

لغت‌ساز فرهنگ  
باغ‌نور ملی و ادبیات جهان

# فرهنگ در آینه زبان و ادبیات فارسی

شهاب گودرزی

مبدا، موسوی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# فرهنگ در آینه زبان و ادبیات فارسی

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۸	فرهنگ در آینه زبان و ادبیات فارسی
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۶	فصل اول: کلیات
۱۶	اشاره
۱۸	تعریف فرهنگ
۲۲	فصل دوم: برخی مبانی نظری فرهنگ
۲۲	اشاره
۲۴	فرهنگ عامه
۲۵	اهمیت فرهنگ در جهان امروز
۲۶	مهندسی فرهنگ
۲۸	ارزش های فرهنگی و بحران فرهنگی
۳۲	فصل سوم: بازتاب فرهنگ در شعر و عرفان اسلامی
۳۲	اشاره
۳۷	زبان فارسی و هویت ملی
۴۱	واژه فرهنگ در سبک خراسانی
۴۱	اشاره
۴۲	رودکی
۴۲	عنصری
۴۳	فرخی سیستانی
۴۴	فردوسی
۵۰	امیر معزی

۵۱	کسایه مروزی
۵۱	سبک عراقی
۵۱	خواجوی کرمانی
۵۲	سعدی
۵۲	سنایی
۵۳	عطار
۵۵	مولوی
۵۷	سبک هندی
۵۷	صائب تبریزی
۵۸	بیدل دهلوی
۶۰	کلیم کاشانی
۶۰	محتشم کاشانی
۶۲	سبک بازگشت ادبی
۶۲	قائمی شیرازی
۶۲	نشاط اصفهانی
۶۴	سبک شعر نو
۶۴	ملک الشعرای بهار
۶۵	پروین اعتصامی
۶۶	نقش فرهنگ در ایجاد مفهوم انسان کامل در عرفان
۶۶	اشاره
۷۲	مروت و فتوت
۷۴	صدق و راست گویی
۷۷	دادگری
۷۹	خردمندی

۸۳	حسن خلق و تواضع
۸۷	بلندهمتی و توکل
۹۱	مجاهدت، استقامت و بردباری
۱۰۰	ایمان
۱۰۲	امید به حق
۱۰۵	عشق و محبت
۱۰۸	اخلاص و خدا ترسی
۱۱۲	ایثار و خیرخواهی و کمک به دیگران
۱۱۷	آگاهی و دانش
۱۲۰	آزادگی
۱۲۲	خیرخواهی و نوع دوستی
۱۲۳	شکرگزاری
۱۲۶	قناعت
۱۲۷	پرهیزکاری
۱۳۰	منابع
۱۳۴	درباره مرکز

## فرهنگ در آینه زبان و ادبیات فارسی

### مشخصات کتاب

سرشناسه: گودرزی، شهاب، ۱۳۴۹ -

عنوان و نام پدیدآور: فرهنگ در آینه زبان و ادبیات فارسی / شهاب گودرزی، سپیده موسوی؛

تهیه کننده مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما.

مشخصات نشر: قم: صداوسیما جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهش های اسلامی، ۱۳۹۳

مشخصات ظاهری: ۹۶ ص.

ISBN: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۵۱۴ - ۳۳۸ - ۹ ۳۰۰۰۰ ریال؛

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۹۳] - ۹۶.

موضوع: فرهنگ -- بررسی و شناخت

موضوع: فرهنگ در ادبیات

شناسه افزوده: موسوی گورابی، سپیده، ۱۳۶۲ -

شناسه افزوده: صداوسیما جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهش های اسلامی

رده بندیکنگره: ۱۳۹۳ ف ۴ ۹ گ / ۶۲۱ HM

رده بندیدیویی: ۳۰۶ / ۰۷۱

شماره کتاب شناسی ملی: ۳۴۷۸۵۴۰

ص: ۱

اشاره

















ص: ۹

## فصل اول: کلیات

اشاره

فصل اول: کلیات





ص: ۱۱

به نام خداوند جان و خرد

کزین برتر اندیشه برنگذرد

دلت زنده باشد به فرهنگ و هوش

به بد در جهان تا توانی مکوش

فرهنگ در کنار بسیاری دیگر از اصطلاحات علوم انسانی، واژه ایست که تعاریف متنوعی را در لغت نامه ها و کتب علمی، ادبی و تاریخی به خود اختصاص داده است. وجود تعاریف گوناگون از این واژه، از اهمیت، گستردگی مفاهیم و دامنه آن سخن می گوید. فرهنگ، بخشی از وجود و زندگی بشر است. حتی در تعریفی از انسان، او را «حیوان بافرهنگ» نامیده اند. اما فرهنگ چیست و چه اصول و مفاهیمی را دربرمی گیرد؟

## تعریف فرهنگ

تعریف فرهنگ

در برهان قاطع، تعریفی که از «فرهنگ» ارائه شده بدین قرار است: «فرهنگ بر وزن فرهنگ است که علم و دانش و عقل و بزرگی و سنجیدگی و کتاب و لغات فارسی و... است. شاخ درختی را نیز گویند که در زمین، خوابانیده از جای دیگر سربرآورده و کاریز آب را نیز گفته اند.» واژه «فرهنگ» در فرهنگ معین و لغت نامه دهخدا نیز کما بیش همین تعاریف از فرهنگ ارائه شده است.

فرهنگ، از دو جزء تشکیل شده است. یکی «فر» و دیگری «هنگ». واژه «فر» دو ساخت متفاوت دارد. یک بار به صورت اسم و بار دیگر به

صورت پیشوند. در ساختار کلمات دیده می شود که در هر دو صورت معانی زیر را می پذیرد:

۱. الف) «فر» در ساختمان اسم به معنی نیروی معنوی، شکوه، عظمت، درخشندگی و جلال است.

ب) وقتی «فر» در ساختمان کلمه، پیشوند است در این صورت به معنی جلو، بالا، پیش و بیرون است.

۲. «هنگ» نیز از ریشه اوستایی سنگ (Thanga) است و به معنی کشیدن است و به سنگینی، وقار، گروه و وزن نیز اطلاق می شود. در مجموع واژه فرهنگ، به معنی بالا کشیدن و بیرون کشیدن است. به عبارت دیگر، فرهنگ یعنی از ژرفای وجود افراد ملتی یا از درون یک جامعه، دانستنی ها و مکنونات و نیروهای نهفته و تراویده‌های مستقل ذهنی و استعدادهای درونی و ویژه فردی را بیرون کشیدن و آشکار ساختن و در نتیجه افزودن و پربار کردن پدیده ها و خلاقیت های شناخته و ناشناخته آدمی. (بختیاری، ص ۳۱-۳۳) فرهنگ چونان عرفان با مجموعه ای از عقاید، باورها و آرمان ها به بیان و تفسیر انسان، جهان و نیز خدا می پردازد تا آنجا که هیچ فرهنگی را نمی توان یافت که بدون مجموعه ای از ارزشها، هنجارها، آرمانها، و بدون یک تفسیر کلان از جهان و انسان وجود داشته باشد. همچنین هیچ فرهنگی بدون مجموعه ای از باورها و تعهدات و انگیزه های گرایشی و به بیانی دیگر بدون مجموعه ای از حب و بغض ها، جاذبه ها و دافعه ها نمی تواند شکل بگیرد. بر این پایه، فرهنگ می تواند دامنه های متنوع و متفاوتی را به خود بگیرد. گاه شکلی خصوصی و محدود را می یابد و گاه جلوه ای از باورها و آرمان ها و عادات جمعی طیفی گسترده قومی می شود. بر طبق این

گفته «فرهنگ عقاید، آگاهی‌ها، ارزش‌ها، هنجارها، آداب و عاداتی را شامل شده که از طریق تعلیم و تعلم منتقل می‌شود و صورتی جمعی را پیدا می‌کند و اگر جمعی که فرهنگ در بین آن‌ها محقق می‌شود گسترده و فراگیر باشد فرهنگ، صورتی عمومی پیدا می‌کند و اگر محدود باشد، فرهنگ خاص یا خرده فرهنگ‌ها را پدید می‌آورد.» (پارسانیا، ۱۳۸۷: ۵۳) در فرهنگ عمومی یا جمعی، سطوح و ابعاد مختلفی از فرهنگ را می‌توان مشاهده کرد که هر یک معرفت‌های مختلفی را شامل می‌شوند. نمادها و نشانه‌ها، هنجارها و ارزش‌ها؛ باورها و اعتقادات بنیادین که به صورت زبان، آداب و عادات حقوق و مقررات، ادبیات، اساطیر، علوم، معارف، فلسفه‌ها و ادیان مختلف بروز پیدا می‌کنند و هر یک در بخش و یا سطحی از این فرهنگ واقع می‌شوند. فرهنگ عامه بارزترین نمود فرهنگ عمومی است که در ادامه از آن سخن خواهیم گفت.

فرهنگ‌های عمومی و یا خرده فرهنگ‌ها، توجه بسیاری را به خود جلب کرده است؛ چراکه گاه همین فرهنگ‌ها هستند که بخش بزرگی از کلیت فرهنگی جامعه‌ای را شکل می‌دهند. در فصل بعد درباره فرهنگ عامه به عنوان یکی از مهم‌ترین بخش‌های فرهنگ یک جامعه سخن خواهیم گفت و در کنار آن برخی دیگر از اصطلاحات مربوط به فرهنگ را شرح خواهیم داد.



ص: ۱۵

## فصل دوم: بررسی مبانی نظری فرهنگ

### اشاره

فصل دوم: بررسی مبانی نظری فرهنگ



ص: ۱۷

همان طور که گفته شد، فرهنگ گاه صورت عمومی دارد، گاه صورت خصوصی پیدا می کند. صورت های خصوصی فرهنگ، بحث گسترده‌های دارد که تاکنون پژوهش‌های بسیاری درباره آن انجام شده است. در این بخش به اختصار درباره فرهنگ عامه سخن می گوئیم؛ چراکه این نوع از فرهنگ، با موضوع مورد بحث که جایگاه فرهنگ در ادبیات است نزدیکی بیشتری دارد.

## فرهنگ عامه

فرهنگ عامه

فولکلور (folklore) که در زبان فارسی به فرهنگ مردم، فرهنگ عامه، دانش عوام و فرهنگ توده نیز ترجمه شده است. ویلیام جان تامز انگلیسی این اصطلاح را اولین بار در سال ۱۸۴۶ م. عنوان کرد. از نظر وی، این واژه ناظر بر پژوهش‌هایی بود که باید در زمینه عادات، آداب و مشاهدات، خرافات و ترانه‌هایی که از ادوار قدیم باقی مانده اند، صورت می گرفت. (پراپ، ۱۳۷۱: ۶)

فرهنگ عامه به مجموعه آداب و رسوم، عقاید، عادات، افسانه‌ها، حکایات، امثال، ترانه‌ها و اشعار عامیانه اطلاق می شود. این فرهنگ به انسان‌ها کمک می کند تا هر چه بیشتر به خویشتن خویش و درون خود توجه کنند و روحیات و ذوق و باورهای توده جامعه را بشناسند و بر هویت جمعی و فرهنگی ملت خود، آگاهی یابند. فرهنگ عامه، متن

ص: ۱۸

اصلی زندگی فرد را تشکیل می دهد. بنابراین، در کلیه حالات و رفتار و اندیشه‌های آدمی اثر می گذارد و از این رهگذر، فرهنگ غیر رسمی نیز بی تأثیر نمی ماند.» (خلیقی، مقاله فرهنگ عامه خصوصیات، کنش و نقش آن، ۱۳۵۷: ۴۵) از رهگذر فرهنگ عامه در قالب حکایت، شعر، مثل، ضرب المثل و داستان هزاران نکته دقیق اخلاقی، دینی و اجتماعی آموزش داده می شود. از این رو، متخصصان فرهنگ عامه، ادیبان، جامعه شناسان و مردم شناسان می توانند با تکیه بر فرهنگ عامه و شناخت و معرفی آن به عموم مردم و متخصصان عرصه های سیاست، اجتماع و آموزش، اهداف و آرمانهای جدیدی را در اذهان مردم پیورانند.

سخن گفتن از مقولاتی چون فرهنگ عامه و بررسی ارزش های اخلاقی از خلال متون کهن و ضرب المثل ها به دست ما رسیده؛ به این معنا نیست که انسان های امروزی صرفاً مصرف کنندگان فرهنگ گذشتگان هستند و نقش چندانی را در پویایی یا ایجاد فرهنگ های جدید ندارند. بلکه در این دوران مقوله فرهنگ بیش از هر زمان دیگری حائز اهمیت شده است و جوامع به خوبی می دانند که شخصیت، هویت ملی، فرهنگی و فلسفی شان جایگاه آنها را در جهان امروز تعیین می کند. از این رو، امروزه بیش از هر زمان دیگری به ارزش های فرهنگ و تولیدات فرهنگی موثر توجه می کنند.

### اهمیت فرهنگ در جهان امروز

اهمیت فرهنگ در جهان امروز

با توجه به اهمیتی که برای فرهنگ برشمردیم این موضوع روشن می شود که در جوامعی که دارای قدمتی کهن و ساختاری بومی و سنتی هستند و ساختارهای فرهنگی خاصی در میان افراد آن شکل گرفته است



ص: ۱۹

چگونه است. فرهنگ کهن در بیشتر موارد با فرهنگ مدرن که در بسیاری لحاظ تفاوت بنیادین دارند در تقابل است. از این رو، متخصصان حوزه فرهنگ در این جوامع، همواره به راه‌ها و تمهیداتی می‌اندیشند تا این معضل فرهنگی را حل نمایند و نگذارند تقابل میان این دو، به ایجاد بحران فرهنگی منجر شود. به عنوان مثال: باورها، ارزش‌ها و هنجارهای دینی که از پس قرن‌ها به دست ما رسیده، ره آورد مجاهدات و جان‌فشانی‌های بی‌دریغ و رنج‌های طاقت‌فرسای انبیا و اولیای الهی بوده است. بی‌گمان اگر تاکنون باورها و ارزش‌های دینی در جهان امروز زنده است به همت و تلاش مجاهدان در راه دین و فرهنگ دینی بوده است که به شایستگی از آن پاسداری کرده و آن را به نسل حاضر، امانت سپرده‌اند. از این رو، برای حفظ عناصر غنی و جان‌مایه‌های اصیل فرهنگ ملی و دینی، مدیریت و برنامه‌ریزی و مهندسی فرهنگ جامعه، امری ضروری است.

### مهندسی فرهنگ

#### مهندسی فرهنگ

مهندسی فرهنگ در ادبیات، واژه‌ای نسبتاً نو است که اولین بار رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۱۶ آذر ۱۳۸۱ استفاده کردند. از دیدگاه ایشان، فرهنگ به عنوان ستون خیمه مدیریت یک کشور است و چونان روحی است که در کالبد همه فعالیت‌های گوناگون کلان‌کشوری حضور و جریان دارد. ایشان برای فرهنگ، وظیفه جهت‌دادن به تصمیمات کلان‌کشوری و شکل‌دادن به ذهن و رفتار عمومی جامعه قائل شدند و فرهنگ را مانند توری دانستند که ماهی‌ها بدون اینکه خودشان بدانند در داخل این تور

حرکت می کنند و به سمتی هدایت می شوند. (آیت الله خامنه ای، ۱۳۸۲/۱۰/۲۳)

هرگاه سخن از مهندسی فرهنگ به میان می آید در واقع، به اموری اشاره می شود که در صدد عینیت بخشیدن به مفاهیم عرصه فرهنگ است. به دیگر سخن، مهندسی فرهنگ عهده دار مجموعه ای از تصمیم ها، هدف ها، روش ها و راه هایی است که در جهت تحقق خارجی احکام کلی تر فرهنگی است. مهندسی فرهنگ به مثابه شناسایی فرصت ها، تهدیدها، ظرفیت ها، امکانات و به طور کلی شناسایی وضع موجود، برای مقابله با تهدیدها، نهادینه کردن عناصر فرهنگی، مقابله با ارزش ها و نمادهای بیگانه و رسوخ آن در فرهنگ خودی. به عبارتی دیگر، پالایش فرهنگ و نیل به وضعیت مطلوب فرهنگی و حفظ هویت فرهنگی خویش است. همچنین در این مهندسی، کیفیت تعامل میان نظام فرهنگی با دیگر نظام های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مورد مطالعه، طراحی و بازسازی قرار می گیرد. این موضوع، اهمیت مهندسی فرهنگ و جایگاه آن را در عرصه اجتماع (به ویژه جامعه ایران که در تقابل با چهار فرهنگ محلی، باستانی ملی، دینی و غرب است) مشخص می کند و بر برنامه ریزی دقیق در این زمینه تأکید می ورزد. به خصوص در سال جاری که با «نام فرهنگ و اقتصاد با عزم ملی و مدیریت جهادی» آذین بسته شده است.

با توجه به تأکید بسیار مقام معظم رهبری بر مقوله فرهنگ و مهندسی کردن آن، شورای عالی انقلاب فرهنگی، برای مهندسی فرهنگ در نظام جمهوری اسلامی ایران، اصولی را در نظر گرفته است که برای مدیران، مسئولان و جامعه شناسان و کارگزاران سودمند است. (برای آگاهی از این

اصول رجوع شود به: گزارش توصیفی و موضوعی مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۵: ج ۲: (۳۶۹ ۳۷۱)

با توجه به اهمیت مدیریت فرهنگ و مهندسی فرهنگ در جلوگیری از بحران فرهنگی، بر آن شدیم تا از ارزش های فرهنگی و بحران فرهنگی و راه های جلوگیری از آن به اختصار سخن بگوییم.

## ارزش های فرهنگی و بحران فرهنگی

ارزش های فرهنگی و بحران فرهنگی

هر جامعه ای بر پایه و بنیاد مجموعه ای از باورها و ارزش های فکری، فلسفی، دینی و فرهنگی به خصوصی شکل می گیرد. ارزش ها از دیدگاه جامعه شناسی، معیارهایی هستند که به کمک آنها، گروه یا جامعه امکان می یابد تا اهمیت اشخاص، الگوهای رفتاری، هدف ها و دیگر اعیان اجتماعی فرهنگی را ارزیابی کند. این ارزش ها واجد ویژگی هایی به شرح زیر هستند:

۱. ارزش ها هسته اصلی فرهنگ هستند.

۲. ارزش ها به سختی دچار تغییر می شوند. (هافتسد، ۲۰۰۵: ۱۳)

۳. ارزش ها با آنچه ضروری یا ممنوع است و یا آن چیزهایی که حکم بر خوب و بد، صحیح یا ناصحیح بودن آنهاست سروکار دارند.

۴. ارزش ها معیارهایی هستند که در افراد، گروه یا جامعه امکان ارزیابی پیدا می کنند. (نیک گهر، ۲۸)

۵. ارزش ها عقیده یا باور نسبتاً پایداری هستند که فرد با تکیه بر آن، رفتاری خاص را پیش می گیرد.

ارزش های اجتماعی، بافت فرهنگی هر جامعه ای را تشکیل می دهند. هر گاه در جامعه ای ارزش های نهادینه فرهنگی مورد تزلزل قرار گیرد آن جامعه، رنگی از بحران هویت و یا خودباختگی فرهنگی پیدا می کند.

ص: ۲۲

بحران فرهنگی به باور برخی از اندیشمندان «جدیترین بحرانی است که ممکن است یک شخص (در حد خرد) یا یک جامعه (در حد کلان) با آن مواجه شود. این بحران بدان جهت جدی است که موفق نشدن در رویارویی با آن، پیامدهای بسیاری دارد. شخص یا جامعه ای که فاقد یک هویت متشکل و جدی است در ادامه حیات با مشکلات متعددی مواجه می شود. (نوردبی و دیگران، ۱۳۸۰: ۶۴)

مسئله فرهنگ و هویت در جامعه ایرانی که قدمتی دیرین دارد از اهمیت فراوانی برخوردار است، به ویژه در حکومت دینی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران که اساس خود را بر پایه ارزش های فرهنگی بنا نهاده است. مسئله ارزش های فرهنگی و اهمیت انتقال و حفظ آنها از همان اوان انقلاب بارها در سخنان امام رحمه الله دیده می شد و مسئله ای است که مفهومی با عنوان «صدور انقلاب» را ایجاد کرد. ایشان به خوبی می دانستند که دین، مقوله ای فرهنگی است و انقلاب دینی نیز در مقوله ای فرهنگی جای می گیرد. از این رو، ایشان حتی برای صدور این حرکت ملی و فرهنگی ایران راه کاری فرهنگی ارائه کردند و گفتند: «اینکه می گوئیم باید انقلاب ما به همه جا صادر بشود، این معنی غلط را از آن برداشت نکنند که ما می خواهیم کشورگشایی کنیم. ما همه کشورهای مسلمین را از خودمان می دانیم. همه کشورها باید در محل خودشان باشند. ما می خواهیم این بیداری که در ایران واقع شد و خودشان از ابرقدرت ها فاصله گرفتند و دست آنها را از مخازن خودشان کوتاه کردند، این در همه ملت ها و در همه دولت ها بشود. آرزوی ما این است...». (همان، ج ۱۱: ۲۶۶)

تأکید بر مفهوم ارزش های فرهنگی انقلاب و لزوم صدور آنها به گفته های امام خمینی رحمه الله خاتمه نمی یابد، بلکه رهبر معظم انقلاب، نیز

ص: ۲۳

همواره بر این موضوع تأکید داشته اند و همچنان صدور ارزش های فرهنگی انقلاب را از اهداف اصلی انقلاب اسلامی می دانند. از آن جمله ایشان فرموده اند:

انقلاب دو جهت داشت: یک جهت مبارزه با استبداد داخلی و حکومت فاسد وابسته ای که مردم کشور را بیچاره کرده بود؛ انقلاب می خواست کشور و ملت را نجات دهد؛ در دامن اسلام، مردم اداره شوند و حکومت اسلامی باشد؛ جهت دیگر، وجهه سخن و پیام نو برای دنیا و بشریت است. این چیزی است که دنیا را به خود جذب کرد و الا- فلاں متفکر اروپایی یا غربی یا آفریقایی یا آمریکای لاتین که امام و انقلاب اسلامی و نظام اسلامی و حرکت مردم را ستایش می کند، او که داخل کشور ما نیست تا از حکومت چیزی فهمیده باشد؛ پیام جهانی و انسانی اسلام است که او را به ستایش وادار می کند. جنبه دوم بسیار مهم است و ما باید بتوانیم اینها را بیان کنیم. (بیانات رهبری در دیدار با اعضای شورای عالی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی در تاریخ ۱۷/۱۱/۸۰)

در مجموع، انقلاب ایران به عنوان انقلابی فرهنگی، ناگزیر از حفظ ارزش های فرهنگی و دینی خود است و بن مایه های اساسی خود را از دل همین ارزش ها اخذ می کند؛ چرا که به فرموده رهبر معظم انقلاب «اگر ما بتوانیم در صحنه فکر و فرهنگ، کار شایسته ای انجام بدهیم همه تهدیدهای مادی دنیا خنثی می شود». (همان) چرا که از قبل حفظ فرهنگ است که جامعه به پیشرفت سیاسی، اقتصادی و نظامی می رسد و در نهایت به قدرت دست می یابد. از جمله مسائلی که می توان از خلال آنها

به اهداف حفظ فرهنگ و ارزش های فرهنگی انقلاب دست یافت موارد زیر است:

۱. معرفی و تبیین فرهنگ و تمدن ایرانی و انقلاب اسلامی؛

۲. ارائه طرح و فراهم آوردن زمینه های گفت و گوی تمدن ها و فرهنگ ها؛

۳. تقویت وحدت امت بزرگ اسلامی؛

۴. معرفی چهره های اصیل تشیع و احیای فرهنگ اهل بیت علیهم السلام؛

۵. ترویج و گسترش زبان و ادبیات فارسی.

در مورد اخیر، حضرت آیت الله خامنه ای در دیدار با گروهی از مسئولان، هنرمندان و نویسندگان، بر ضرورت فراگیری درست زبان فارسی در انتقال پیام انقلاب اسلامی فرمودند:

امروز به برکت انقلاب اسلامی، در نقاطی از جهان، زبان فارسی به عنوان زبان دوم و یا زبان دانشگاهی مورد توجه قرار گرفته است و حتی در مناطقی از جهان مانند جزیره العرب بسیاری از افراد توانسته اند از طریق رادیو و تلویزیون ایران، به تدریج زبان فارسی را فرا بگیرند و با آن تکلم کنند. همچنین مسلمانان با آموختن زبان فارسی، پیام اسلام را از انقلاب می گیرند و غیرمسلمانان نیز با فراگیری زبان فارسی می خواهند پیام نور را از امام و پدر این انقلاب دریافت کنند. (کیهان، مورخ ۱۳۷۷/۲/۲۴)

همچنین ایشان در دیدار با مسئولان سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، از زبان فارسی، به عنوان یکی از کانال های مطمئن فرهنگی یاد می کنند و در زمینه ترویج این زبان می فرمایند: «من معتقدم یکی از کانال های مطمئن فرهنگی ما، زبان فارسی است که باید بتوانیم آن را تأمین و پشتیبانی کنیم تا این زبان رواج پیدا کند».

ص: ۲۵

## فصل سوم: بازتاب فرهنگ در شعر و عرفان اسلامی

### اشاره

فصل سوم: بازتاب فرهنگ در شعر و عرفان اسلامی





ص: ۲۷

در ره فرهنگ و آیین وطن غفلت مورز!

ملک بی فرهنگ و آیین، درختی بی بر است

ملک الشعراى بهار

همان گونه که گفتیم، فرهنگ مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها و هنجارهایی است که در حوزه جغرافیایی مشخص، شکل می‌گیرد و شناسنامه و هویت ملی هر سرزمینی را رقم می‌زند. از سوی دیگر، ادبیات نیز کمابیش تعریفی مشابه فرهنگ دارد. بدین گونه که ادبیات، مجموعه آثار مکتوبی است که بلندترین و بهترین افکار و خیال‌ها را در عالی‌ترین و بهترین صورت‌ها تعبیر کرده باشد و البته به اقتضای احوال و طبایع اقوام و افراد و هم به سبب مقتضیات و مناسبات سیاسی و اجتماعی، فنون و انواع مختلفی از آن به وجود آمده باشد. هم فرهنگ و هم ادبیات با وجود گستردگی دامنه خود، یکدیگر را تحت تاثیر قرار می‌دهند و تقویت می‌کنند. به گونه‌ای که با دقت و واکاوی در ادوار مختلف تاریخی این نتیجه حاصل می‌شود که هرگاه آثار ادبی ارزنده و غنی بیشتر باشد فرهنگ‌های غنی‌تر و ریشه‌دارتری هم وجود دارد و هرگاه فرهنگ گسترده و عمیقی وجود داشته باشد، بستر پیدایش آثار ادبی نیز فراهم می‌گردد و آثار عمیق و پرمایه‌ای خلق می‌شود.

در ادبیات ملل مختلف موضوع‌های گوناگونی ذکر شده است. مقوله‌هایی چون: طبیعت، حماسه، زبان، آداب و رسوم، عقاید دینی،

هنرها، موضوعات تاریخی، اندیشه‌های علمی، فلسفی و عرفانی و احساسات بشری از جمله این موضوعات است. این مقوله‌ها در حقیقت همان عناصر اساسی فرهنگ هستند که در میان ملت‌ها و اقوام گوناگون بشری به شکل‌های مختلف، فرهنگ‌های خاص مردم جهان را شکل می‌دهد و ادبیات نیز آینه تمام‌نمای احوال و حالات مردم جغرافیایی خاص است. در میان این مقوله‌ها برخی موارد نظیر: طبیعت، آداب و رسوم همانند عقاید دینی و اندیشه‌های فلسفی و عرفانی جایگاه برجسته‌تری دارند که هر کدام از این مقوله‌ها در هر دوره به تناسب اوضاع سیاسی-اجتماعی و اقتصادی جامعه برجستگی و نمود یافته‌اند. در ادبیات فارسی نیز اوضاع بر همین منوال بوده است. ذبیح‌الله صفا بهره‌گیری ادبیات فارسی را از مقولات فرهنگی، بیشتر حول عقاید و اندیشه‌های دینی می‌داند و می‌گوید:

ادبیات فارسی از ابتدا در بستر فرهنگ اسلامی رشد نمود و در دامان متون دینی پرورده شد و با بهره‌گیری وسیع از قرآن و احادیث و سنت‌های اسلامی به اوج و تعالی کمال دست یافت و توانست به بهترین وجه ممکن در خدمت آرمان‌های انسانی درآید و از این جهت وسیله خوبی شد برای ابلاغ پیام فرهنگ اسلامی در تمام ابعاد مختلف. (صفا: ۱۶۶)

زرین کوب نیز بر این گفته صفا صحنه می‌گذارد و می‌گوید:

بررسی آثار ادب ایرانی از قدیم تاکنون نشان می‌دهد که متون و سنت‌های دینی، اساسی‌ترین نقشش را در پیدایش اکثر آثار ادبی داشته است. از آنچه آثار ادبی قبل از اسلام ایران، باقی مانده است، نشان می‌دهد که همه در ارتباط با مقوله‌هایی دینی

چون زرتشت و اوستا و مقدسات مذهبی است و بعد از ظهور اسلام و پذیرش آن توسط ایرانیان نیز متون دینی اسلامی به عنوان اساسی ترین و مهم ترین منبع، همواره الهام بخش شاعران، نویسندگان و هنرمندان ایرانی بوده است و با آنکه ایرانیان و هنرمندان ایرانی بوده اند و از یک فرهنگ گسترده و کهن برخوردار بودند. (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۳۷-۴۲)

از دیگر موضوعاتی که ادبیات فارسی و آثار برجسته ای چون شاهنامه فردوسی، غزلیات حافظ، مثنوی مولانا، بوستان و گلستان سعدی و... نیز تحت تأثیر آن قرار گرفته اند، «فرهنگ عامه» و «آداب و رسوم محلی و ملی» است که در صفحات پیشین در مورد آن سخن گفتیم.

به طور کلی می توان گفت: ادبیات به عنوان مقوله ای هنری باید از عناصری چون زیبایی، تخیل، احساس، نوآوری، تفکر و داشتن پیام بهره مند باشد. از میان این ویژگی ها، پیام آثار ادبی و هنری، عنصر مهمی است که از اهمیت خاصی برخوردار است. این اهمیت تا بدان حد است که در حقیقت باید گفت دیگر ویژگی های هنری، یعنی: زیبایی و تخیل در خدمت پیام اثر قرار دارد و متقابلاً کیفیت هنری و ادبی آثار هم هنگامی عالی ترین نمود خود را می یابند که آن آثار در خدمت تفکر، تعهد و مسئولیت انسان در آید و به عنوان ابزاری قوی در ترویج فرهنگ، عواطف انسانی و انگیزه ها و آرمان های والا قرار گیرند. همین موضوع پیوند تنگاتنگ ادبیات و فرهنگ را بیش از پیش آشکار می سازد؛ چرا که «میراث هر ملت، آینه ای است که پیشینه خوب و بد او به وضوح در آن پیداست، اما از سوی دیگر، معدود کشورهایی هستند که میراثی غنی، ثبت شده و متنوع دارند. کشورهایی

ص: ۳۰

چون ایران، چین، مصر، یونان، هند، از جمله این کشورها هستند. هنر، ادبیات، علم، دین، مذهب، اساطیر و مناسک از جمله میراثی هستند که یادآفرینی و بازآفرینی آنها، تشخیص ملی و اعتقاد به خود را افزایش می دهد که همه این میراث ها در زبان فارسی موجود است». (نصری، ۱۳۸۷: ۷۱)

از این رو، زبان و ادب فارسی بار سنگین فرهنگ کهن ایرانی را به دوش گرفته و عامل اصلی شناسنامه و هویت ملی ایران شده است. به گفته ژرژر سمپرون (J. sempron) «توانایی ادبیات بی اندازه است و چندین جنبه متفاوت دارد؛ می تواند چشم ها را ببندد و بگشاید. جهان را هم آشکارا سازد و هم در مفاهیم قالبی بپوشاند». (گریس، ۱۳۶۳: ۱۲۲)

### زبان فارسی و هویت ملی

زبان فارسی و هویت ملی

در تعریف زبان گفته اند که زبان، دستگاه یا نظامی است که وظیفه اصلی آن برقراری ارتباط میان انسان هاست. از سوی دیگر، یکی از کارکردهای مهم زبان، وجود محملی برای اندیشه و تفکر است. اگر زبان نبود انسان ها نمی توانستند فکر کنند و به دنبال آن، هیچ دانشی به وجود نمی آمد. از این رو، زبان به عنوان استعدادی بالقوه و خداداد که در ذات انسان ریشه دارد نقشی مهمی را در زندگی او ایفا می کند. شاهرخ مسکوب درباره کارکرد اندیشیدن در بستر زبان می گوید:

زبان ماده تفکر است. اندیشه در زبان، جسمانیت می پذیرد و صورتمند می شود و صاحب فرم می شود. مردم پراکنده از طریق زبان از حسیات یکدیگر باخبر می شوند و هم حسی پیدا می کنند و در نتیجه به صورت یک مجموعه اندام وار

(ارگانیک) در می آیند و ملت می شوند. زبان (برای این مقصود) بهترین وسیله است، اما تنها وسیله نیست.» (مسکوب، : ۲۶ ۲۸)

زبان فارسی حتی در زمانی که در ساختار متعالی خود به شکل ادبیات فارسی درآمد توانست هم دوش و ه مپای ادبیات فارسی، بار هویت ملی ایران را به دوش بکشد. به گونه ای که جامعه ایران، تنها در سایه زبان و ادبیات فارسی توانست فرهنگ، آیین و هویت خود را حفظ کند. لوسین گلدمن درباره وابستگی هویت ایران به زبان و ادبیات فارسی می گوید: «ایرانی بیگانه با ادبیات فارسی، دچار بحران هویت یا شکست هویت خواهد شد. در ادبیات فارسی بیش از ادبیات سایر ملل دیگر، بنیاد باورها، حکمت، تجلی اندیشه ها و چگونگی دگرگونی های اجتماعی فرهنگی بازتابیده است.» (گلدمن، جامعه شناسی ادبیات، ترجمه: محمدجعفر پوینده: ۹۷) از سوی دیگر اگر ما این تعریف از فرهنگ را بپذیریم که فرهنگ حافظه ای جمعی است که گذشته ملت را به اکنون او پیوند می دهد، ادبیات فارسی به ویژه در عرصه شعر، حافظه جمعی جامعه ایران را رقم زد؛ چرا که جلوه های گوناگون فرهنگ را در خود انعکاس داده است. شعر فارسی از یک سو اسطوره، دین، فرهنگ و تاریخ ایران و از سوی دیگر فلسفه، حکمت، کلام و نیز عرفان و چگونگی پیوند با آسمان را در خود نشان داد. از این رو، به خوبی توانست عصاره فکر، اندیشه، احساس و عاطفه و باور ایرانی باشد. علاوه بر شعر، نثر نیز رنگی از هویت ملی ر در خود انعکاس داد. با این تفاوت که در این عرصه، بیشتر با جلوه های اسلامی روبه رو هستیم؛ از اولین تفاسیر عرفانی قرآن گرفته تا نخستین آثار عرفانی فارسی، همه از علاقه ایرانیان

به حقیقت والای اسلامی حکایت می کند. محمدرضا دهشیری در این باره می گوید:

عوامل متعدد سیاسی اجتماعی در هویت فرهنگی ایرانیان در لایه بیرونی فرهنگ تحقق یافته است. [در حالی که] عنصر ثابت فرهنگی ایرانیان دینداری بوده است که بر بنیادهایی نظیر خداپرستی، تلفیق دین و سیاست، عدالت خواهی، نبرد حق علیه باطل، نقش انسان در یاری رسانی به نیروهای اهورایی علیه نیروهای اهریمنی است؛ عنصر پویای آن زبان و ادبیات فارسی و دیگر نمادهای فرهنگ ایرانی است که با توجه به شرایط تاریخی، نیاز و موقعیت ما متفاوت هستند و با تعبیرهای مجدد و نهادین بازتعریف و بازتولید می شوند. (دهشیری، تاثیر تحولات سیاسی- اجتماعی بر هویت فرهنگی ایران معاصر: ۱۷۳)

با تأمل در دوره های مختلف شعر و ادب فارسی درمی یابیم، آنگاه که «قوم ایرانی به دنبال یافتن تبار و دیرینه خویش بود، ادبیات فارسی به دادش رسید و با ایرانیان از «او» یعنی از اسطوره و حماسه و تاریخ اجدادی اش سخن گفت و شاهنامه را به ارمغان آورد و در دورانی که به هدف اثبات هویت اولیه و تبارشناسی نائل شد، با ایرانیان از «من» ملکوتی و عرفانی سخن گفت و ماهیت آسمانی و ایرانی را گوشزد کرد و زمانی که لازم بود پس از اثبات او سوم شخص و من اول شخص از دوم شخص نیز سخن گفته شود، ادبیات مشروطه از تعهد اجتماعی و از سرنوشت «تو» اجتماعی حرف زد و در عهد شکوفایی انقلاب اسلامی این «من» و «تو» در یک دایره وحدت بخش با عنوان پیام انقلاب اسلامی گرد هم جمع شدند و ادبیات

انقلابی و دینی را رقم زدند». (قبادی، ۱۳۸۸: ۴۸) همین موضوع سبب شد هویت ایرانی در سایه ادبیات فارسی به پویایی برسد و از ایستایی و انقباض به دور ماند. دلایل پویایی فرهنگ ایرانی در بستر ادبیات فارسی را می‌توان متأثر از علل زیر برشمرد:

۱. از دقت در ژرف ساخت متن های طراز اول ادبیات فارسی روشن می‌شود که در اعصار مختلف، شاهکارهای ادبی ایرانیان با حکمتی عمیق و چند بعدی آمیخته شده بود و از دل همین متن های ژرف، معتبرترین و مهم ترین سند شناخت ایرانیان به دست آمده است که از خلال آن می‌توان این موضوع را دریافت که موضع گیری ایرانیان در تقابل جهان خارج پیش از هر چیز بر مبنای دریافت عمیق انسان شناسانه استوار بوده است و به دلیل همین رهیافت انسان شناسانه به خودشناسی، دین شناسی، خداشناسی و عرفان راه یافتند.

۲. ایران همواره نقطه تلاقی و همسازی اندیشه های گوناگون و محل جذب و هضم فرهنگ های متکثر و متنوع بوده است. هم موقعیت استراتژیک جغرافیای ایران و هم وجود حکومت های قدرتمند آن در طول تاریخ، باعث شده بود که رنگی از تنوع فکری و روحی در جامعه ایران رقم بخورد. از سوی دیگر، جامعه ایران در دل خود همواره خرده فرهنگ هایی داشته است که گاه در تضاد با یکدیگر بودند. این موضوع در کنار قدمت اسطوره ای سرزمین ایران، فرهنگی غنی و در عین حال متکثر را رقم زد. فرهنگی که توانست فراتر از مرزهای جغرافیایی ایران نیز پیام انسانی خود را به گوش جهانیان برساند و حتی امروزه نیز پس از گذشت قرن ها از تشکیل چنان فرهنگی، همچنان برجستگی و قدرت خود را نشان دهد و سحرانگیزی کند.

ص: ۳۴

در مجموع می توان گفت بخش عظیمی از هویت فردی، قومی، ملی و حتی فرهنگی، مستقیماً با زبان ارتباط دارد. زبان و هویت تأثیر متقابل دارند؛ زیرا زبان، هویت ملی و فرهنگی هر سرزمینی را عمق می بخشد و معرفی می کند و در مقابل، هویت نیز از حریم زبان، محافظت کرده و آن را بارور می کند.

حال که پیوند میان فرهنگ ایرانی و زبان و ادب فارسی را شناختیم در ادامه به بازتاب فرهنگ در آثار ادبی می پردازیم. درباره کاربرد واژه فرهنگ در ادبیات فارسی می توان گفت نه تنها خود ادبیات فارسی بخشی از فرهنگ ایرانی بود بلکه واژه فرهنگ نیز در معانی مختلف و در سبک ها و دوره های ادبی به کار برده می شد و هر بار معنای تازه ای از آن برداشت می گردید.

در معروف ترین دسته بندی از سبک های شعری زبان فارسی، تاریخ هزار ساله شعر فارسی دری، به پنج نوع سبک تقسیم بندی می شود که به ترتیب سبک های: خراسانی، عراقی، هندی، بازگشت ادبی و سبک شعر نو است. واژه فرهنگ در هر یک از این سبک ها به کار رفته است و حضور برجسته آن در همان نخستین سبک شعری فارسی، سبک خراسانی از اهمیت و برجستگی این واژه در ادب و ساختار اجتماعی و فرهنگی ادبی جامعه ایران حکایت دارد.

## واژه فرهنگ در سبک خراسانی

### اشاره

واژه فرهنگ در سبک خراسانی

همان گونه که اشاره کردیم فرهنگ در لغت نامه های زبان فارسی به معنی علم، دانش، ادب، معرفت، تعلیم و تربیت، آثار علمی و ادبی یک قوم یا ملت آمده است. در سبک خراسانی، نخستین سبک شعری فارسی، فرهنگ



ص: ۳۵

در معانی ادب، معرفت، تعلیم و تربیت آمده است. این واژه از همان ابتدای شعر فارسی دری، در دیوان های شاعران فارسی زبانی چون رودکی، عنصری، فرخی سیستانی، فردوسی، امیر معزی، کسایی مروزی مشاهده می شود که در ادامه شاهد مثال های مربوط به هر شاعر را می آوریم:

### رودکی

رودکی

هیچ گنجی نیست از فرهنگ به

تا توانی رو هوا زی گنج نه

(کازرونی، برگزیده اشعار چهار شاعر: ۵۳)

### عنصری

عنصری

هر که فرهنگ از او فروهیده است

تیر مغزی ازو نکوهیده است

(عنصری، برگزیده اشعار: ۱۲)

عنصری داشتن فرهنگ را یکی از ویژگی های برجسته ممدوحان خود می داند و آن را در کنار خرد، رادی و مردی ممدوح قرار می دهد:

خدایگان جهان آفتاب فرهنگ است

که یک نمایش فرهنگ او شده است هزار

(عنصری، برگزیده اشعار: ۱۸)

فرهنگ و کمال و خرد و رادی و مردی

هر پنج به طبع و کف او گشت مسلم

(عنصری، برگزیده اشعار: ۲۵)

## فرخی سیستانی

فرخی سیستانی

فرخی نیز فرهنگ را در کنار دانش و هنر از ویژگی های برجسته ممدوح

ص: ۳۶

خود به شمار می آورد و ممدوح خود را کسی می داند که همه فرهنگ ها و آداب و معرفت موجود در جهان را آموخته است.

ای امیر هنری، وی ملک روز افزون

ای به فرهنگ و هنر بر همه شاهان سالار

(کازرونی، برگزیده اشعار چهار شاعر: ۱۸۴)

ای سخن های تو اندر کتب علم نکت

این هنرهای تو بر جامه فرهنگ، طراز

(کازرونی، برگزیده اشعار چهار شاعر: ۱۹۰)

نیست فرهنگی اندر این گیتی

که نیاموخت آن شه، آن فرهنگ

(کازرونی، برگزیده اشعار چهار شاعر: ۲۰۲)

فرخی به اهمیت آموزش فرهنگ و ادب از دیرباز اشاره کرده است. به گفته او رستم به کیخسرو و اسفندیار فرهنگ و ادب آموخت:

همچنان کیخسرو و اسفندیار گرد را

رستم دستان همی آموخت فرهنگ و ادب

(کازرونی، برگزیده اشعار چهار شاعر: ۱۶۲)

## فردوسی

### فردوسی

فردوسی در شاهنامه، بارها از واژه فرهنگ، به ویژه در بخش های پایانی شاهنامه (پادشاهی انوشیروان و اورمزد) استفاده کرده است. اهمیت قائل شدن فردوسی به مقوله فرهنگ امر غریبی نیست؛ چرا که او اثر سترگش را با نام خداوند جان و خرد می آغازد و برای خرد و خردمندی اهمیتی دو چندان قائل می شود. فرهنگ نیز که به معنای دانش و مایه فکری و روحی است، برجسته و بزرگ است. او هر جا که می خواهد از شخصیت های ویژه و مهم شاهنامه سخن بگوید فرهنگ مداری را یکی از خصایل آنها به حساب می آورد:



ص: ۳۷

گران مایه را نام هوشنگ بود

تو گفתי همه هوش و فرهنگ بود

(فردوسی، بخش دوم کیومرث)

□□□

همچنین هرگاه فردوسی می خواهد از صفات نیکی چون هوشمندی، دینداری و نیک نامی، دادگری، گردی سخن بگوید از فرهنگ مداری نیز سخن می راند.

به گردی و مردی و جنگ و نژاد

به اورنگ و فرهنگ و سنگ و به داد

(فردوسی: گفتار اندر داستان فرود سیاوش)

□□□

تو را ایزد این زور پیلان که داد

دل و هوش و فرهنگ فرخ نژاد

(فردوسی: داستان بیژن و منیژه)

□□□

به بالا و دیدار و فرهنگ و رای

زریر دلیرست گویی به جای

(فردوسی: بخش پادشاهی لهراسب)

□□□

به مرد خرمند و فرهنگ و رای

بود جاودان تخت شاهی به پای

(فردوسی: بخش پادشاهی اورمزد)

او به دنبال فرهنگ بودن را به همه انسان‌ها توصیه می‌کند و در خلال گفتار تعلیمی‌اش از خوش منشی و کردار نیک، سخن می‌گوید و آن را در سایه فرهنگ، امری تحقق‌یافتنی به حساب می‌آورد:

دلت زنده باشد به فرهنگ و هوش

به بد در جهان تا توانی مکوش

ص: ۳۸

ز فرهنگ و ز دانش آموختن

سزد گر دلت یابد افروختن

(شاهنامه، بخش پادشاهی اورمزد)

فردوسی به خوبی می‌داند که فرهنگ جویی تنها در رفتار انسان‌های خردمند یافت می‌شود؛ چرا که خرد و فرهنگ دو مقوله‌اند که مکمل یکدیگرند و انسانی که به درک فرهنگ نائل می‌شود نهایتاً باهوش و دانا نیز می‌شود و گفتار و کردار بیهوده از خود نشان نمی‌دهد:

به فرهنگ یازد کسی کش خرد

بود روشن و مردمی پرورد

(شاهنامه: بخش پادشاهی بهرام)

او آن چنان بر فرهنگ و رشد و تعالی فکری و روحی صحنه می‌گذارد که آن را در برابر نژاد، برجسته و مهم تر می‌داند. از نظر او، صرف داشتن نژاد شاهی مهم نیست. پادشاه می‌بایست به دنبال فرهنگ و دانش و منش نیز باشد:

ز دانا پرسید پس دادگر

که فرهنگ بهتر بود گر گهر

چنین داد پاسخ بدو رهنمون

که فرهنگ باشد ز گوهر فزون

گهر بی هنر زار و خوارست و پست

به فرهنگ باشد روان تندرست

(شاهنامه: بخش رزم خاقان چین با هیتالیان)

در مجموع فردوسی لازمه تسلط بر جهان را داشتن آیین، دین و فرهنگ می‌داند:

جهان زیر آیین و فرهنگ ماست

سپهر روان جوشن جنگ ماست

(شاهنامه: بخش سخن پرسیدن موبد از کسری)



ص: ۳۹

**امیر معزی**

امیر معزی

امیر معزی نیز در خلال اشعار مدحی، از فرهنگ مداری ممدوح خود سخن می گوید و آن را در کنار دانش، دین، جود و کرم از ویژگی های نیک ممدوح به حساب می آورد.

سیرت او پنج چیز را سبب آمد

دانش و فرهنگ و دین و جود و کرم را

(امیرمعزی، دیوان اشعار: ۳۲)

□□□

شاه همه شاهان ملک ارغو که ندارد

در مردی و فرهنگ نظیری و همالی

(امیرمعزی، دیوان اشعار: ۹۵۴)

□□□

او آن چنان فرهنگ داشتن ممدوح خود را برجسته و مهم می داند که به نظرش فرهنگ آن پادشاه، به تاج و تخت و اعتبار پادشاهی اش ارزش بخشیده است. به دیگر سخن معزی فرهنگ پادشاه را از ماهیت و ظواهر برجسته پادشاهی مهم تر می داند:

خسروی او را سزاورترست کز فرهنگ اوست

قیمت تاج و نگین و تیغ و تخت بارگاه

(امیرمعزی، دیوان اشعار: ۸۷۶)

□□□

نکته برجسته ای که در کاربرد واژه فرهنگ در دیوان معزی دیده می شود این است که او «فرهنگ» را در معنای دانش ادبی نیز به کار برده است:

ص: ۴۰

گاه فرهنگ و بلاغت که کند با تو جدل

گاه احسان و مروت که کند با تو مری

(امیرمعزی، دیوان اشعار: ۹۲۶)

### کسایه مروزی

کسایه مروزی

کسایه نیز در یک مورد (البته با توجه به آثار باقی مانده از این شاعر) خطاب به ممدوحش، از واژه فرهنگ استفاده کرده است.

ای زدوده سایه تو ز آینه فرهنگ زنگ

بر خرد سرهنگ و فخر عالم از فرهنگ و هنگ

(کسایه، برگزیده شعر چهار شاعر، ص ۵۶)

### سبک عراقی

سبک عراقی

در سبک عراقی نیز واژه فرهنگ کاربرد ویژه ای دارد، با این تفاوت که این واژه در این سبک، کمتر در قصاید مدحی استفاده می شود؛ بلکه بیشتر در خلال اشعار تعلیمی و عرفانی به کار می رود. از جمله شاعرانی که در این دوره از واژه فرهنگ استفاده کرده اند می توان از خواجوی کرمانی، سعدی، سنایی، عطار و مولوی نام برد.

### خواجوی کرمانی

خواجوی کرمانی

خواجوی کرمانی در خلال غزلیات عرفانی اش، سه بار واژه فرهنگ را به کار می برد. او برای فرهنگ، ارزش والایی قائل می شود چنان که عارفان و واصلان به عشق الهی را از جمله کسانی می داند که در مدرسه فرهنگ دانش آموخته شده باشند:

ص: ۴۱

می شود ساکن خاک در میخانه عشق

هر که از خانه فرهنگ برون می آید

(خواجوی کرمانی، غزلیات: ۱۳۵)

او تنها راه مبارزه با نامرادی های جهان را داشتن فرهنگ بالا می داند:

ز چرخ سفله چه باید مرا که نام بلند

ز حسن مخبر و فرهنگ نامدار خود است

(خواجوی کرمانی، غزلیات: ۸۹)

## سعدی

سعدی

سعدی نیز از واژه فرهنگ در آثارش استفاده کرده است، اما بیش از آنکه بخواهد به این واژه ارج بنهد، عملاً فرهنگ سازی کرد. آثار سعدی که غالباً تعلیمی و گواه تلاش او مبنی بر فرهنگ سازی است، در نهایت بخش عظیمی از فرهنگ ملی ایرانیان شده است. از جمله ابیاتی که سعدی در آن از واژه فرهنگ استفاده کرده، بیت زیر است:

خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش

نگوید سخن تا نبیند خموش

(سعدی، گلستان: ۸۹)

او در بیت بالا که از باب فواید خاموشی گلستان آمده، لازمه خاموش بودن را داشتن عقل و فرهنگ می داند.

## سنایی

سنایی

واژه فرهنگ در شعر سنایی ارزش معنایی چندانی ندارد و سنایی از این واژه، برای معانی عرفانی، تعلیمی و اخلاقی خود کمتر استفاده کرده

ص: ۴۲

است. او تنها در دو مورد خطاب به ممدوح خود از او می‌خواهد بخشش، فرهنگ و عقل را دین و آیین خود قرار دهد و مطابق با آن دستورات حکومتی خود را صادر کند:

جود و فرهنگ و عقل دین تو باد

نقش جاوید بر نگین تو باد

(سنایی، حدیقه الحقیقه: ۱۲۶)

### عطار

#### عطار

عطار نیز از واژه فرهنگ در موارد معدودی استفاده کرده است. او عارفان و بیدلان عشق را آداب دان نمی‌داند. آنان از دیدگاه او کسانی هستند که کارشان از ظواهر گذشته است. برخی از آنان چونان ملامتیه به عمد کارهایی می‌کنند که هیچ کس آن را تأیید نمی‌کند و موجب طعن و لعن دیگران می‌شود. از این رو، او خلاف آمد عادت بودن و عمل به خلاف ظاهر را مشخصه عارفان و عاشقان می‌داند:

کار ما بگذشت از فرهنگ و سنگ

بیدلان عشق را فرهنگ نیست

(عطار، غزلیات، غزل شماره ۱۱۳)

□□□

عطار نیز فرهنگ را در کنار معانی «دانایی» و «خوبی» قرار می‌دهد:

تو گویی آدمی نیست او فرشته ست

که از فرهنگ و دانایی سرشته ست

(عطار، خسرونامه: ۲۸۶)

□□□

غم او خور که او بهتر ز دایه

که از فرهنگ و خوبی داشت مایه

(عطار، خسرونامه: ۳۵۴)

ص: ۴۳

او غم خوردن در راه سلوک را نیز نیکو می‌داند و عقیده دارد که از خلال این غم خواری سالک با فرهنگ می‌شود و فرهنگ سلوک را می‌آموزد.

گرچه دل تو زین همه غم تنگ می‌شود

غم کش که ز غم مرد به فرهنگ شود

(عطار، مختارنامه: ۲۲۸)

### مولوی

مولوی

مولوی نیز چون عطار فرهنگ داشتن و آداب دانی را از لوازم عاشقی نمی‌داند، از دیدگاه او عاشق «هیچ آداب و تربیتی را نمی‌جوید» و نوعی از فرهنگ که خاص عاشقان است پیروی می‌کند.

لب ببندد از دغل و از حیلت

جان بی حیلت و فرهنگ بیار

(مولوی، غزلیات شمس: ۲۵۹)

□□□

ز لطف و حلم او بوده ست آن وصل

نبوده از عقل و فرهنگ عیاری

(مولوی، غزلیات شمس: ۶۵۲)

مولوی غالباً واژه فرهنگ را در معنای اخلاق، رفتار، عملکرد و منش به کار برده است:

چونکه جامه چست و در دیده بود

مظهر فرهنگ درزی چون شود

(مثنوی معنوی، دفتر اول: ۱۲۴)

□□□

زآنکه گرگ ار چه که بس ستمگریست

لیکش آن فرهنگ و کید و مکر نیست

(مثنوی معنوی، دفتر ششم: ۸۴۱)

ص: ۴۴

□□□

مثنوی این دفع وی و فرهنگ او

در نگر در ارتعاش و رنگ او

(مثنوی معنوی، دفتر ششم: ۸۴۲)

□□□

دور این خصلت ز فرهنگ ایاز

که پدید آید نمازش بی نماز

(مثنوی معنوی، دفتر پنجم: ۶۶۸)

شاعران ناخودآگاه یا خودآگاه از نقش فرهنگ فراوان سخن گفته اند، اما متأسفانه به دلیل نبودن جامعه شناسان و مردم شناسان، تحلیلی در این مورد، در اعصار گذشته صورت نگرفته است.

## سبک هندی

سبک هندی

هر چه دوران شعر فارسی به جلوتر می رود از کاربرد واژه فرهنگ در آن کاسته می شود. در سبک هندی در شعر کسانی چون بیدل، صائب، کلیم کاشانی، محتشم کاشانی و غالب دهلوی نیز از واژه فرهنگ استفاده شده است، اما در بیشتر موارد، معنایی که فرهنگ در این سبک دارد مترادف با معنای دانش و علم است. بنابراین، می توان گفت با گذشت زمان فرهنگ در مسیر یافتن معنایی مشخص به پیش رفت.

## صائب تبریزی

صائب تبریزی

صائب فرهنگ را غالباً در کنار مفاهیم دیگری چون عقل، هوش و دانش به کار می برد و معنایی واحد را در همه موارد از این واژه برداشت می کند:



ص: ۴۵

تا مرگ ابر بهاران می کشد عشق جنون

خط به عقل و دانش و فرهنگ می باید کشید

(صائب، دیوان اشعار، غزل شماره ۲۷۶۲)

□□□

گدازد آرزوی خام در دل نفس سرکش را

به قدر آنچه در سر دانش و فرهنگ می بالد

(صائب، دیوان اشعار، غزل شماره ۳۱۳۳)

□□□

گردش چشمت به فلاخن گذاشت

عقل من و دانش و فرهنگ من

(صائب، دیوان اشعار، غزل شماره ۶۴۴۲)

□□□

از شکوه کوهکن چون سنگ طفلان شد سبک

گرچه از تمکین سراپا عقل و فرهنگ است

(صائب، دیوان اشعار، غزل شماره ۶۵۸۰)

**بیدل دهلوی**

بیدل دهلوی

بیدل نیز در موارد معدودی (۴ مورد) از فرهنگ یاد می کند و در همان چند مورد نیز آن را معادل واژه عقل و دانش قرار می دهد:

نه ذوق هنر دارم و نه محو کمالم

مجنون توام دانش و فرهنگ من این است

(بیدل، دیوان اشعار: غزل شماره ۲۵۸)

□□□

ص: ۴۶

معنای عقل و دانش برای فرهنگ در نگاه بیدل آن چنان تثبیت شده است که او گاه آن را در مقابل با جنون (بی عقلی) قرار می دهد:

طائر از بی پر و بالی همه جا در قفس است

من هم از قحط، جنون صاحب فرهنگ شدم

(بیدل، دیوان اشعار: غزل شماره ۲۰۵۹)

□□□

آینه داران جنون دارند یک عالم فسون

هرچند جهل آبی برون سرکوب صد فرهنگ شو

(بیدل، دیوان اشعار: غزل شماره ۲۵۹۱)

### کلیم کاشانی

کلیم کاشانی

کلیم کاشانی تنها در یک مورد از واژه فرهنگ استفاده کرده و در همان یک مورد نیز آن را معادل با دانش می داند:

زبده اهل هنر ای آنکه با صد دیده چرخ

روز و شب حیران بود از دانش و فرهنگ

(کلیم کاشانی، دیوان اشعار: ۲۵۷)

### محتشم کاشانی

محتشم کاشانی

محتشم کاشانی نیز در اشعار خود تنها در یک مورد از فرهنگ استفاده می کند و آن را در کنار خصایصی چون چیرگی مقام و استقلال و بزرگی از صفات ممدوح خود، بر می شمارد:

پایه ای از قدر اورنگ و استقلال و عظم

آیه ای در شأن او فرهنگ و استیلا و شأن

(محتشم کاشانی، دیوان اشعار: قصیده ۶۰)

ص: ۴۷

**سبک بازگشت ادبی**

سبک بازگشت ادبی

در سبک بازگشت ادبی نیز واژه فرهنگ کمابیش وجود دارد. واژه فرهنگ به ویژه در شعر قآنی و نشاط اصفهانی برجسته است و در شعر این دو شاعر، به معنای دانش و مجموعه خصلت ها و آداب آمده است.

**قآنی شیرازی**

قآنی شیرازی

قآنی به عنوانی شاعری مدیحه سرا، آنجا که می خواهد از فضائل و خصائل ممدوح خود سخن بگوید از فرهنگ و دانش و رای او نیز غافل نمی ماند و به آن اشاره می کند:

دیوان ادب فرد کرم دفتر دانش

اکسیر خرد، جوهر جان، عنصر فرهنگ

(قآنی، دیوان اشعار، ۳۵۸)

کمال فضل و هنر را کلام او برهان

لغات دانش و دین را بیان او فرهنگ

(قآنی، دیوان اشعار، ۳۶۲)

باهوش و هنگ هوشنگ با عقل و رای و فرهنگ

با احتشام گورنگ با احترام ساسان

(قآنی، دیوان اشعار، ۵۶۳)

هم کامروا باش به تدبیر و به فرهنگ

هم قلعه گشا باش به بازوی و به نیرو

(قآنی، دیوان اشعار، ۶۱۲)

**نشاط اصفهانی**

## نشاط اصفهانی

نشاط اصفهانی در سه مورد از واژه فرهنگ سود جسته است که در این میان یک بار آن را در حال و هوایی عاشقانه به کار برده است و تسلیم و

ص: ۴۸

سر از پا نشناختن در راه عشق و بی عقلی را فرهنگ طی طریق می داند و در مورد دیگر با فرهنگ بودن را ویژگی عقل می پندارد.

پا به سر تا ننهی سر ننهی بر در دوست

طی این راه میندار که با فرهنگ است

(نشاط اصفهانی، دیوان اشعار، ۸۴)

آشتی بگذار و ساز جنگ کن

عقل با فرهنگ را سرهنگ کن

(نشاط اصفهانی، دیوان اشعار: ۴۲۱)

### سبک شعر نو

سبک شعر نو

واژه فرهنگ، در شعر نو کاربرد چندانی ندارد. در این دوره معنای فرهنگ و اهمیت و بایستگی آن در خلال گفتار شاعران مطرح می شود نه صرف خود واژه و یا واژگان هم معنایش. در این دوره، تمدن جای خود را به واژه فرهنگ می دهد و در مظاهری مدرن نظیر قانون، عدالت، نوجویی و نوجوایی آشکار می شود. اما پیش از شعر نو، یعنی در شعر مشروطه و پس از آن شاعرانی نظیر، ملک الشعرای بهار و پروین اعتصامی نیز از این واژه استفاده کرده اند که به آنها اشاره خواهیم کرد.

### ملک الشعرای بهار

ملک الشعرای بهار

ملک الشعرای بهار شاعری فرهیخته، سیاسی و ادیب، از فرهنگ و اهمیت آن آگاه است. او می داند که حضور و نقش آن تا چه اندازه در بالا بردن سطح اندیشه و تفکر جامعه مهم است و می داند که فرهنگ هر بار در هیئتی تازه پدیدار می شود:

نکرده ساعتی رفع کسالت

شد از فرهنگ کاری نو حوالت

(بهار: دیوان اشعار، ۱۴۶)

ص: ۴۹

از این رو، حاصل فرهنگ را چیزی جز مهر و محبت نمی داند! بنابراین، همگان را به آن دعوت می کنند:

حاصل فرهنگ جز مهر و محبت هیچ نیست

تا از این فرهنگ یابی فر و فر، آماده شو

(بهار: دیوان اشعار: ۱۰۲۵)

او با تأکید بر فرهنگ، از هم وطنان خود می خواهد در تقابل با فرهنگ نو، فرهنگ کهن خود را فراموش نکنند. همچنین در بیت دیگری می گوید که رونق فرهنگ گذشته می تواند در زندگی، راهنمای ما باشد:

در ره فرهنگ و آیین وطن غفلت موزر

ملک بی فرهنگ و بی آیین درختی بی بر است

(بهار: دیوان اشعار: ۲۰۶)

□□□

رونق فرهنگ دیرین رهنمای هر دل است

اعتبار دین و آیین پاسبان هر در است

(بهار: دیوان اشعار: ۲۳۴)

### پروین اعتصامی

پروین اعتصامی

پروین اعتصامی در اشعار خود تنها در یک مورد، از واژه فرهنگ استفاده کرده است و با قرار دادن هنر در کنار آن، چنان پایگاه مهمی برای فرهنگ و هنر قائل می شود که نبود آنها را در زندگی انسان مایه گمراهی و سرگردانی می داند:



ص: ۵۰

در هر رهی فتاده و گمراهی

تا نیست رهبرت هنر و فرهنگ

(پروین، دیوان اشعار: قصیده شماره ۲۵)

حال که واژه فرهنگ را در دیوان های برخی از شاعران فارسی زبان بررسی کردیم، در ادامه به انسان کامل اشاره می کنیم که شکل تکامل یافته انسان با فرهنگ، در ادبیات و سنت ملی ماست و نشان می دهیم چگونه عرفان اسلامی توانست با پایه گذاری بهترین اصول اخلاقی، راه را برای ایجاد انسانی اخلاق گرا و خردمند باز کند.

## نقش فرهنگ در ایجاد مفهوم انسان کامل در عرفان

### اشاره

نقش فرهنگ در ایجاد مفهوم انسان کامل در عرفان

فرهنگ با توجه به گستره آن، در برگیرنده همه سنت های قومی جوامع، اندیشه ها، هنر و ادبیات مردمان در هر دوران و آیینی بوده است. پس از ورود اسلام به ایران و پذیرا شدن این آیین الهی، فرهنگ مردم ایران نیز از آموزه ها و اندیشه های ناب اسلامی به ویژه قرآن کریم بسیار اثر پذیرفت. با گذشت زمان این آموزه ها بیشتر بر جان و دل مردم نشست و در ذهن آنها رسوخ می کرد و در آثار مختلف فکری، ادبی و هنری آنان تجلی یافت.

در عربی امروز از واژه فرهنگ با عنوان ثقافه تعبیر می شود. این واژه هرچند در قرآن کریم نیامده است، اما می توان واژه های دیگری که معنایی نزدیک به این مفهوم را دارند در قرآن یافت. واژه هایی نظیر: «سنت»، «امت»، «صبغه»، «دین» و «خلق» از جمله این واژگان هستند.

واژه «امت» در فرهنگ قرآنی شامل عده ای است که دین، جایگاه، زبان و آداب مشابه به هم دارند و در مکانی واحد زیست می کنند.

ص: ۵۱

این واژه در قرآن بسیار به کار رفته است. امت اسلامی تعبیری است که گروه بسیاری از علما آن را برای مسلمانان به کار می‌برند. کلمه «سنت» را نیز می‌توان به گونه‌ای هم معنای فرهنگ و یا اعم از آن دانست؛ زیرا دربردارنده مجموعه اندیشه‌ها، کردار و آداب و رسوم یک قوم است.

واژه دیگری که در قرآن به کار رفته، «خَلق» است که به معنای طبیعت، ویژگی‌ها و عادت‌هاست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق؛ من برای رساندن شما به اخلاق والای انسانی مبعوث شده‌ام». ارزش‌های اخلاقی فرد و جامعه، بخش الهی از فرهنگ آن را تشکیل می‌دهد و پیامبر صلی الله علیه و آله خود را به نشر اخلاق پسندیده موظف می‌دانستند. در قرآن هم درباره پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که: «انک لعلی خلق عظیم»، و خلق یعنی ویژگی‌های شخصی و خوی انسانی.

واژه «ملت» نیز به معنای مجموعه‌ای از عقاید درست و گناه نادرست است که در قرآن نیز آمده است. در آیه ۱۲۰ سوره بقره که می‌فرماید یهودیان و مسیحیان از تو راضی نمی‌شوند مگر از ملت آنها تبعیت کنی.

واژه دین هم به مجموعه‌ای از عادات، شریعت و آیین اطلاق شده که عده‌ای در اعتقاد به آن مشترک هستند و البته این کلمه به عنوان مذهب و روش اعتقادی نیز عمومیت یافته است.

واژه «صبغه» نیز به گونه‌ای به پیروی از آموزه‌های الهی اشاره دارد تا آنجا که فرد کاملاً رنگ و فرهنگ‌خدایی می‌گیرد. این واژه معادل مفهوم «انسان کامل» می‌شود.

در واقع رنگ و بوی خدایی گرفتن، همان چیزی است که آیین اسلام از انسان انتظار دارد و این موضوع در صورتی میسر است که آدمی به

ص: ۵۲

مفهوم «انسان کامل و جامع» نزدیک شود. تاکنون اندیشمندان، علما و عرفای اسلامی درباره انسان کامل سخن گفته اند و هر کس از منظری بدان نگریسته و ویژگی های آن را برشمرده است. انسان فرهنگی مطلوب و متعادل، در واقع در مفهومی به نام انسان کامل متجلی می شود که لازم است این مفهوم با ویژگی های جهان امروز تعریف و تحلیل شود.

انسان متفکر در سایه اندیشه و فرهنگ می تواند هر کاری را انجام دهد، هر ناممکنی را ممکن سازد. آنچه می خواهد به دست آورد. چنانکه مولانا جلال الدین بلخی، حقیقت سرشت آدمی را در اندیشه می داند و می گوید:

ای برادر! تو همه اندیشه ای

مابقی خود استخوان و ریشه ای

گر گل است اندیشه تو گلشنی

ور بود خاری تو همیشه گلخنی

(مثنوی مولانا، دفتر دوم، ۲۱۴)

با توجه به اهمیت فرهنگ در جهان امروز، شاید به تعبیری مهم ترین ویژگی انسان را فرهنگ او قلمداد کنیم. از آنجا که فرهنگ هر جامعه را افراد با فرهنگ آن حفظ می کنند، جایگاه انسان نیز در این چرخه اهمیت ویژه ای می یابد. در واقع انسان ها جوامع را تشکیل می دهند و اگر جامعه ای نظم و قانون دارد، به دلیل وجود انسان هایی قانونمند است.

اگر انسان به فرهنگ اسلامی آراسته شود و سنت های اسلامی را اجرا کند، به تعبیر «انسان کامل» می رسیم؛ انسانی که در منظر قرآن، کمال عقلی دارد، دارای معنویت است و در تهذیب نفس می کوشد، برون گرا و جامعه گراست. هم اهل عبادت است و هم اهل اجتماع. هم از نعمت های گوناگون خداوند بهره می جوید و هم حرکت استکمالی و رو به رشد

ص: ۵۳

دارد. در سوره توبه آیه ۱۱۴ آمده است: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ...».

ویژگی هایی که در بالا شمرديم در اين آيه آمده است. همين انسان است که در فرهنگ قرآن به خلعت و کرامت مزین می شود. ملائکه به او سجده می کنند. خداوند اسماء الهی را به او می آموزد و امانتدار و ديعه خداوندی می شود.

پس از ورود اسلام به سرزمین عربستان، فرهنگ و آداب این سرزمین دور افتاده و بی آب و علف ديگرگون شد. پيش از اسلام افتخار به انساب، قبائل و پدران، بالاترين افتخار بود. در واقع، مهم ترين عامل افتخار در میان عرب «صیلب» بود؛ یعنی نسبت و قومیت. این افتخار موهوم تا آنجا فرا رفته بود که هر کس قبیله خود را برتر و نژاد خود را والا-تر از ديگران می دانست. عده ای وجود مال و منال و خدم و حشم و تعداد فرزندان و قدرت را موجب افتخار و ارزش می دانستند. برخی ديگر، موقعیت اجتماعی و سیاسی را موجب برتری خود بر ديگران می دانستند. اما اسلام با شعاری آمد که فکرها و دل ها را ديگرگون کرد و خط بطلانی بر ارزش های فرودست دنیوی کشید؛ چراکه این ارزش ها در برابر میزان و معیار جدید، ارتجاعی و عقب مانده به شمار می آمدند. سعی اسلام بر زدودن تفاخر و برداشتن تفاوت ها و فاصله ها بود. در فرهنگ اسلامی قریش و عرب، فارس و عرب، سیاه و سفید تفاوتی با همدیگر ندارند. همه برابر و مساوی اند.

در کتاب آداب النفوس طبری آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در اثناء ایام تشریق (روزهای ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی الحجه) در سرزمین «منی» در حالی که بر شتری سوار بود رو به سوی مردم کرد و فرمود:

ص: ۵۴

ای مردم بدانید! خدای شما یکی است و پدرتان یکی. نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاه پوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاه پوست مگر به تقوا. آیا من دستور الهی را ابلاغ کردم؟ همه گفتند: آری! فرمود: این سخن را حاضران به غائبان برسانند.

افزون بر این، در فرهنگ قرآنی و عرفانی موضوع عزت و ذلت نیز مطرح است. صاحبان عزت کسانی هستند که به ویژگی های انسان کامل دست یافته اند. انسان کامل در عرفان اسلامی با اسامی و القاب مختلفی چون دانا، بالغ، کامل و مکمل مطرح شده است و خلیفه، هادی، جام جهان نما و اکسیر اعظم نیز از نام های اوست.

عزیزالدین نسفی که انسان کامل را نگاشته است در این باره می گوید: «در شریعت و طریقت و حقیقت تمام باشد و او را چهار چیز به کمال باشد: اقوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک و معارف». (ازمجو، ۱۳۶۸: ۴)

البته انسان کامل مطلق نیز وجود دارد اما این مفهوم در قلب و وجود حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله متجلی است و بس، چنانکه شیخ نجم الدین کبرا می گوید: «انسان مطلق در عالم یکی است و اعضای رئیسه آن انبیاء علیهم السلام هستند و محمد صلی الله علیه و آله از انبیاء به مثبت دل بود بر شخص انسانی مطلق و دل خلاصه وجود انسان است». (نجم الدین رازی، ۱۳۵۳: ۸۲)

اندیشمندان از ایده انسان کامل استفاده قرار کردند و این تعبیر جذاب سبب شده است که آثار متعددی در این راستا آفریده شود. محیی الدین عربی نیز در کتاب فصوص الحکم خود تعبیر انسان کامل را به کار برده است.

ص: ۵۵

از ابن عربی به بعد، مفهوم انسان کامل به عنوان مفهومی مهم مورد توجه بسیاری از عرفا قرار گرفت. عده بسیاری در این باره کتاب نوشتند یا در اثنای اشعار و نوشته هایشان از آن سخن گفتند. از این میان، عزالدین نسفی از سالکان ادیب ایرانی، یکی از رسائل خود را که نثر زیبایی دارد الانسان الکامل نام نهاده است. این اثر یکی از نخستین آثاری است که به طور کامل به ویژگی های انسان کامل پرداخته است. پس از او عبدالکریم جیلانی نام کتاب خود را الانسان الکامل فی معرفه الاواخر و الاوائل نام نهاده و به ویژگی های انسان کامل پرداخت. شمس تبریزی، مولانا جلال الدین مولوی، ملاهادی سبزواری، ابوعلی سینا، و ملاصدرا، و دیگر متفکران نیز به مفهوم انسان کامل پرداخته اند. باری! آنچه به اجمال می آید ویژگی هایی است که برای انسان کامل در متون عرفانی آمده است. اگر چه این ویژگی ها را از منظرهای مختلف می توان برشمرد، اما جان کلام آنها تقریباً همین هاست که در پی می آید. کسی که به این ویژگی ها متصف باشد و فرزند زمان خویش گردد؛ می تواند به نمونه انسان فرهنگی در منظر فرهنگ ایرانی و اسلامی نزدیک شود.

درباره ویژگی های انسان کامل تاکنون سخنان بسیاری گفته شده است، اما می توان معروف ترین ویژگی های انسان های کامل را در موارد زیر خلاصه کرد:

مروت، راستی، اخلاص و خداترسی، آگاهی و دانش، آزادگی، عشق و محبت، دادگری، خردمندی، حسن خلق و تواضع، بلند همتی و توکل، ایثار و کمک به دیگران، استقامت و بردباری، امید به حق، خیرخواهی و نوع دوستی، شکرگزاری، قناعت و پرهیزکاری.

در ادامه درباره هر یک از آنها سخن می گوئیم.

ص: ۵۶

## مروت و فتوت

مروت و فتوت

رادمردی و فتوت از ویژگی‌هایی است که برای انسان کامل برشمرده‌اند و این موضوع برآمده از آموزه‌های برخاسته از فرهنگ و شیوه ایرانی و اسلامی است؛ این تعبیر با وجوه مختلف در ادبیات فارسی آمده است. درباره فتوت و جوانمردی در کتب عرفا آمده است: «... شیخ ما را درویشی پرسید که فتوت چیست؟ شیخ گفت: صاحب همتی باید تا با وی حدیث فتوت توان کرد... فتوت و شجاعت نبات‌هایی است که در بوستان کشش روید». (منور، ۱۳۵۷: ۲۶۶)

□□□

«... سیرت و طریقت جوانمردان آن است که مصطفی صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام گفت: یا علی! جوانمرد راستگوی بود، وفادار و امانت‌گزار و رحیم دل، درویش دار و پر عطا و مهمان‌نواز و نیکوکار و شرمگین... و رسول گفت لافتی الاعلی». (مبیدی، ۱۳۶۱: ۶۶۸)

□□□

چو دانش داری و هستی خردمند

بیاموز از فتوت، نکته‌ای چند:

... که هفتاد و دو شد شرط فتوت

یکی ز آن شرط‌ها باشد مروت

کسی کورا جوانمردی است در تن

ببخشاید دلش بر دوست، دشمن

فتوت‌ای برادر بردباری است

نه گرمی ستیزه، بلکه زاری است

فتوت چیست؟ دادن خلق دادن

به پای دستگیری، ایستادن

فتوت دار چون شمع است در جمع

از آن سوزد میان جمع، چون شمع

یا:



ص: ۵۷

که فتوت دادن بی علت است  
 پاکبازی خارج از هر ملت است  
 زآنکه ملت فضل جوید یا خلاص  
 پاکبازانند قربانان خاص  
 نی خدا را امتحانی می کنند  
 نی در سود و زیانی می زنند  
 (مثنوی معنوی: ۱۱۳۹)

□□□

...از لوازم شیخی یکی فتوت است. باید که جوانمرد باشد، چنان که حق هر کسی به جای خویش می گزارد و به قدر وسع، و حق  
 گزاری از هر کس توقع ندارد. (رازی، ۱۳۵۳: ۱۴۴)

...شرط رونده آن است که در همه احوال، اعمال خویش را به میزان شرع سخته دارد تا صاحب مروت گردد که بذل نفسی فتوت  
 است و وزن قول و فعل به میزان شرع مروت است و مروت عنوان طریقت و فتوت صلاح صحبت است. (اردشیر عبادی، ۱۳۴۷:  
 ۲۲۴)

### صدق و راست گویی

صدق و راست گویی

راست گویی و راست کرداری از صفات انسان کامل است. انسان فرهنگی، انسانی راست کردار و راست گفتار است. «صدق» در  
 فرهنگ اسلامی یک اصل مهم و ویژه به شمار می آید که به شکل های گوناگون در جاهای مختلف آمده است.

شیخ ما گفت: «الصدق و دیعه الله فی عباده... و او را پرسیدند که یا شیخ! کیف الطریق؟ شیخ گفت: الصدق و الرفق، الصدق مع  
 الحق و الرفق مع الخلق». (منور، ۱۳۵۷: ۲۴۲)

□□□

ص: ۵۸

ذوالنون گوید: «الصدق سيف الله في ارضه ما وضع على شى الا قطعه؛ راستی شمشیر خدای است عزوجل اندر زمین و بر هیچ چیز نیاید الا که آن را ببرد». (هجویری، ۱۳۲۶: ۴۲)

□□□

... تجلی به حیلہ صدق و تخلق بدان صفت از جمله مکارم اخلاق است و رسول صلی الله علیه و آله بر آن تحریض فرموده است که: «علیکم بالصدق فانه یهدی الی الجنه». (عزالدین محمود کاشانی، ۱۳۲۵: ۳۴۴)

هر کجا صدق، دین و دل زنده است

هر کجا عدل، ملک پاینده است

(حدیقه الحقیقه : ۵۸۳)

□□□

بگویم با تو یک یک جمله راز

که تا چشمت بدین معنی شود باز

نخستین راستی را پیشه کردن

چو نیکان از بدی اندیشه کردن

□□□

صدق بیداری حس می شود

چشم ها را ذوق، مونس می شود

هیچ غیر از راستی نرہاندت

دادسوی راستی می خواندت

در حدیث راست آرام دل است

راستی ها دانه دام دل است

رنگ صدق و رنگ تقوی و یقین

تا ابد باقی بود بر متقین

(لب لباب مثنوی، ص ۲۶۰)

□□□

...نخست باطن را صافی باید کردن، آنگه جامه اهل صفا که صوف است در پوشیدن. .. چون تحقیق صفا در باطن پدید آید، تعظیم  
تصوف

ص: ۵۹

در خاطر جای گیرد و مرد صاحب طریقت گردد و مواظبت و استقامت در سلوک طریقت صفت او گردد، اثر نور و صفای باطن بر جامه افتد و بر احوال و اعمال افتد و از جمله مقبولان گردد. (اردشیر عبادی، ۱۳۴۷: ۲۵)

## دادگری

### دادگری

جهان با میزان و تعادل برپاست و دادگری و عدالت نیز در آدمی سبب تعادل و کمال گرایی می شود. فرهنگ درست در سایه عدالت و تعادل به وجود می آید و این نیز از ویژگی های انسان کامل است. نمونه هایی از بازخورد مسئله عدل و دادگری در ادبیات پربار کهن بنگرید:

قوله تعالی: «ان الله يامر بالعدل والانسان... الله تعالى بنده را به عدل» فرماید. در معاملات با حق، و در معاملات با خلق و در معاملات با نفس... باید با خلق خدا به قول و فعل و همت و عزم راست رود، انصاف ایشان از خود بدهد، بار خود بر ایشان ننهد، عیب ایشان بپوشد و نیکی خود از ایشان دریغ ندارد. (مبیدی، ۱۳۶۱: ۴۵۱)

□□□

مقصود از آفرینش، سرّ خلافت بود که: «انی جاعل فی الارض خلیفه». اگر به ظلم و جور و متابعت هوی و مخالفت خدا مشغول شود، صورت قهر و غضب خدای باشد و مستوجب لعنت ابدی گردد، که: «الا لعنه الله علی الظالمین». (نجم الدین رازی، ۱۳۵۳: ۲۴۴)

□□□

عدل کن، ز آن که در ولایت دل

در پیغمبری زند عادل

در شبانی چو عدل کرد کلیم

داد پیغمبریش اله کریم

ص: ۶۰

عدل در دست آن که دادگر است

ناوک مرگ را قوی سپر است

(سنایی، ۱۳۶۵: ۵۵۵)

□□□

گفت انصاف است سلطان صفات

هر که منصف شد، برست از ترهات

از تو گر انصاف آید در وجود

به که عمری در رکوع و در سجود

خود فتوت نیست در هر دو جهان

برتر از انصاف دادن در نهان

نستند انصاف مردان از کسی

لیک خود انصاف دادندی بسی

(منطق الطیر، ص ۱۷۶)

□□□

این همی دان تو هر آنکه عادل است

فارغ است از واقعه، ایمن دل است

حق تعالی عادل است و عادلان

کی کند استمگری بر بیدلان

شیرمردانند در عالم مدد

آن زمان کافغان مظلومان رسد

بانگ مظلومان ز هر جا بشنوند

آن طرف چون رحمت حق می‌دوند

عدل چه بود؟ وضع اندر موضعش

ظلم چه بود؟ وضع در ناموقعش

عدل چه بود؟ آب ده اشجار را

ظلم چه بود؟ آب دادن خار را

### خردمندی

خردمندی

خرد، پیامبر باطنی و ودیعه الهی است که در نهاد آدمی نهاد شده است. پیشرفت‌های شگرف بشری همواره در سایه تعقل و اندیشه و خرد به

ص: ۶۱

دست آمده است. از این رو، خردورزی در ادبیات کهن ایرانی بسیار مورد تأکید قرار گرفته است.

مولانا جلال الدین بلخی می گوید:

گفت پیغمبر عداوت از خرد

بهتر از مهری که از جاهل رسد

عاقل آن باشد که او با شعله است

او دلیل و پیشوای قافله است

پیرو نور خود است آن پیشرو

تابع خویش است آن با خویش رو

مومن خویش است و ایمان آورید

هم بدان نوری که جاننش زان چرید

عقل ایمانی چو شحنه عادل است

پاسبان و حاکم شهر دل است

عقل در تن حاکم ایمان بود

که ز بیمش نفس در زندان بود

پس نکو گفت آن رسول خوش جواز

ذره ای عقلت به از صوم و نماز

(مثنوی معنوی، ص ۳۷۲)

□□□

شیخ ما را وقتی درویشی سوال کرد که یا شیخ! عقل چیست؟ شیخ گفت: «العقل آله العبودیه». (منور، ۱۳۵۷: ۲۵۴)

□□□

مدار محبت بر عقل است و فساد در جهل... سید عالم علیه السلام فرموده است: با جاهل صحبت مدارید و از عاقل صحبت مگردانید که عاقل دوست من است و جاهل دشمن من. «کما قال: العاقل صديقي والاحمق عدوی فلا تقطعوا عن العاقل و لا تصبحوا مع الاحمق». (اردشیر عبادی، ۱۳۴۷: ۱۵۹)

□□□



ص: ۶۲

از لوازم شیخ یکی عقل است. باید که با عقل، معاش دنیا به کمال دارد تا در تربیت مرید و شرایط شیخیت قیام تواند نمود. (رازی، ۱۳۵۳: ۱۳۷)

□□□

خنک آن کس که عقل رهبر اوست

هر دو عالم به طوع چاکر اوست

هر که را چشم عقل کور بود

نبود آدمی، ستور بود

عقل هم گوهر است و هم کان است

هم رسول است و هم نگهبان است

عقل در راه حق دلیل تو بس

عقل هر جایگه خلیل تو بس

چنگ در زن به عقل، تا برهی

ورنه گردی به هر رهی چو رهی

از جهالت تو را رهاند عقل

به حقیقت تو را رساند عقل

هر که با عقل آشنا باشد

از همه عیب ها جدا باشد

(حدیقه الحقیقه، ص ۱۸۵)

□□□

هر که او عاقل بود، او جان ماست

روح او و ریح او ریحان ماست

(مثنوی معنوی، ص ۷۱۴)

### حسن خلق و تواضع

حسن خلق و تواضع

حسن خلق و تواضع از دیگر ویژگی های انسان کامل است. اصولاً روابط متعالی انسانی در سایه حسن خلق اتفاق می افتد، از این رو، لازم است که انسان کمال گرا و با فرهنگ بدین ویژگی والای انسانی مزین باشد.

ص: ۶۳

ابوسعید ابوالخیر به نقل از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می گوید:

برخی پنداشته اند که حسب به نسبت است، بلکه حسب خلق نیکوست. چنان که پیغامبر صلی الله علیه و آله می گوید: «حسب الرجل حسن خلقه». (منور، ۱۳۵۷: ۲۵)

□□□

یکی از صفات شیخ، حسن خلق است. او باید پیوسته گشاده طبع و خوش خوی باشد و با یاران ضجرت و تنگ گویی نکند و از تکبر و تفاخر و عجب و دعوی و طلب جاه دور باشد. (رازی، ۱۳۵۳: ۱۴۶)

از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که چه چیز است که مردم بیشتر بدان سبب به بهشت روند؟ گفت: تقوی و حسن خلق. (کاشانی، ۱۳۲۵: ۳۴۲)

□□□

پس بدان که صورت خوب نکو

با خصال بد نیرزد یک سو

ور بود صورت حقیر و ناپذیر

چون بود خلقش نکو، درپاش میر

(مرآت المثنوی: ۵۵۵)

تواضع عین عزت است... و نعمتی است که بر آن هیچ کس حسد نبرد، همچنان که کبر، بلایی است که هیچ کس بر صاحب آن، رحمت نکند. (کاشانی، ۱۳۲۵: ۳۵۱)

تواز خاکی، بسان خاک تن در ده در این پستی

که تا گردی چو جان عقل، هم والی و هم والا

ص: ۶۴

تو از خاکی، بسان خاک تن در ده در این پستی  
 که تا گردی چو جان و عقل، هم والی و هم والا  
 که تا پست است خاک این جا همه نفع است لیک آنگه  
 بالای دیده ها گردد چو بالا گیرد از نکبا  
 (سنایی، دیوان اشعار، ص ۵۰)

□□□

تو خدایی می کنی نی بندگی  
 کی تو را ممکن شود افکنندگی  
 هم بیفکن خویش را، هم بنده باش  
 بنده افکنده باش و زنده باش  
 (منطق الطیر، ص ۱۶۸)

□□□

چون «خلقناکم» شنیدی «من تراب»  
 خاک شو، وز خاک بودن رومتاب  
 در بهاران کی شود سرسبز، سنگ  
 خاک شو، تا گل بروید رنگ رنگ  
 سال ها تو سنگ بودی دل خراش  
 آزمون را یک زمانی خاک باش  
 گندم از بالا به زیر خاک شد  
 بعد از آن او خوشه چالاک شد

از تواضع چون ز بالا شد به زیر

گشت جزو آدمی، حی و دلیر

(مثنوی معنوی، ص ۳۲۷)

□□□

به خلق و لطف توان کرد صید اهل نظر

به بند و دام نگیرند مرغ دانا را

(حافظ، ص ۴)

□□□

شیخ ما گفت: «نیکوترین لباسی که بنده پوشد، لباس تواضع است و

ص: ۶۵

هیچ پیرایه بنده را نیکوتر از پیرایه تواضع نیست و هیچ چیز بنده را عزیز نگرداند مگر تواضع من تواضع لله رفعه الله».

(منور، ۱۳۵۷: ۲۵۰)

□□□

تواضع: ذلیل بودن دل است، داننده غیبهها را و کمال تواضع اندر آن است که به حق تعالی راضی باشی و به هر چه کند رضا دهی و از حق جز حق را نخواهی.

(مستملی، ۱۳۴۹: ۲۸۹)

### بلندهمتی و توکل

بلندهمتی و توکل

انسان با فرهنگ کمال گرا و باهمت است، از سستی و خمودگی و کنش پذیری به دور است، او در راه کمال به بی نهایت می اندیشد و با توکل، به پیش می رود. این مفهوم در قالب های گوناگون در ادبیات فارسی آمده است:

بلندی همت بدان معنی بود که با زخارف دنیا فریفته نشود و سر بدین جیفه فرود نیورد:

چیست دنیا و خلق و استظهار

خاکدانی پر از سنگ و مردار

بلندی همت بدین نحو است که خود را قاصد بیت الله داند و جاه و مال دنیوی را بر مثال زاد و راحله شناسد... و بدان بادیه نفس اماره را که حجاب میان او و کعبه مقصد و مقصود است، قطع نماید.

(رازی، ۱۳۵۲: ۲۴۹)

□□□

هر که را عالی است همت او

هر دو عالم شده است نعمت او

(حدیقه الحقیقه، ص ۱۴۶)

ص: ۶۶

□□□

گفت مغناطیس عشاق الست

همت عالی است کشف هر چه هست

هر که را شد همت عالی پدید

زود یابد هر دو عالم را کلید

هر که را یک ذره همت داد دست

کرد او خورشید را از آن ذره پست

نقطه ملک جهان ها همت است

بال و پر مرغ جان ها همت است

چشم همت برگشا و ره بین

پس قدم در ره نه و در گه بین

چون رسانیدی بدان درگاه، جان

خود نگنجی تو ز عزت در جهان

(منطق الطیر، ص ۱۷۲)

□□□

مهتر عالم را خداوند به توکل فرموده است. چنان که گفت: قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ. (اردشیر عبادی، ۱۳۴۷: ۱۱۱)

از صفاتی که باید در شیخ موجود باشد به کمال، توکل است که باید در وی قوت توکل باشد تا به سبب رزق مرید متاسف نشود و مرید را از خوف اسباب معیشت رد نکند. (رازی، ۱۳۷)

□□□

بدان که توکل از جمله مقامات مقربان است... و خدای تعالی همه را به توکل فرمود و آن شرط ایمان کرد و گفت: «و علی الله

فتوکلوا ان کنتم مؤمنین» و گفت: خدای متوکلان را دوست می‌دارد: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ».

(غزالی، ۱۳۶۴: ۵۲۷)

□□□



ص: ۶۷

مرغ با پر می پرد تا آشیان  
 پز مردان همت است، این را بدان  
 من غلام آن که نفروشد وجود  
 جز بدان سلطان با افضال وجود  
 من غلام آن مس همت پرست  
 کو به غیر کیمیا نارد شکست  
 (لب لباب مثنوی، ص ۱۹۳)

□□□

نیست کسبی از توکل خوب تر  
 چیست از تفویض خود محبوب تر  
 هین توکل کن ملرزان پا و دست  
 رزق تو بر تو، ز تو عاشق تر است  
 این تب و لرزه ز خوف جوع چیست؟  
 در توکل سیر می تانید زیست  
 (لب لباب مثنوی، ص ۳۱۳)

□□□

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافری است  
 راهرو گر صد هنر دارد، توکل بایدهش  
 (دیوان حافظ، ص ۱۸۷)

□□□

پی منه با نفاق بر درگاه

به توکل روند مردان راه

گر توکل تو را بر اوست همی

خود بدانی که رزق از اوست همی

پس به سوی توکل آور رخت

بعد از آنت، پذیره آید بخت

(حدیقه الحقیقه، ص ۱۱۷)

### **مجاهدت، استقامت و بردباری**

مجاهدت، استقامت و بردباری

استقامت و بردباری لازمه زندگی کردن در زمانه دشوار امروز، انسان

ص: ۶۸

است. چنان که در فرهنگ اسلامی و ایرانی جزو شرایط انسان کامل آمده است. میبیدی در کشف الاسرار می گوید:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا... این جاهدوا فینا، بیان سه حال است: او که به ظاهر جهان کند، رحمت نصیب وی. او که با اجتهاد بود عصمت بهره وی. او که در نعمت جهد بود، کرامت وصل نصیب وی بود و شرط هر سه کس آن است که آن جهت فی الله بود تا هدایت خلعت وی بود.

(میبیدی، ۱۳۶۱: ج ۷: ۲۴۷)

□□□

اعرف الناس بالله اشد هم مجاهده فی اوامر... بزرگ ترین اهل معرفت مجتهدترین ایشان باشد اندر ادای شریعت. (هجویری: ۱۷۷)

□□□

نفس مؤمن چون مرتاض شود و به رنج مجاهدت کدورات از وی زایل شود و رمد از بصیرت او برخیزد و به حقایق بینا گردد و از جمله محسنان گردد و در حریم معیت حق راه یابد که «إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (اردشیر عبادی، ۱۳۴۲: ۵۷)

□□□

گر همی لعل بایدت کان کن

ور همی عشق بایدت جان کن

نیست از نقطه تا خط فرمان

گنج بی رنج و درد بی درمان

مرد چون رنج برد گنج برد

مرغ، راحت ز باغ رنج برد

رنج بردار تا بیابی گنج

رنج ما راست خفته بر سر گنج

هر که او خورده نیست دود چراغ

نشیند به کام دل به فراغ

(حذیقہ الحقیقہ، ص ۳۳۴)

ص: ۶۹

□□□

ای خنک آنکو جهادی می کند

بر بدن زجری و دادی می کند

تا زرنج آن جهانی وارهد

بر خود این رنج عبادت می کند

جهد کن تا می توانی ای کیا

در طریق انبیا و اولیاء

ای مسیح خوش نفس، چونی زرنج؟

که نبود اندر جهان، بی رنج، گنج

چون نکرد آن کار، مزدش هست لا

لیس للانسان الا ما سعی

هر که رنجی برد شد گنجی پدید

هر که جدی کرد، در جدی رسید

(مثنوی معنوی، ص ۱۵۱)

□□□

عاشقی خواهی که تا پایان بری

بس که بپسندید باید ناپسند ج

زشت باید دید و انگارید خوب

زهر باید خورد و انگارید قند

(اسرار التوحید، ص ۲۳)

□□□

باید بیست صفت در شیخ باشد به کمال [از جمله] صفت ثبات است او باید در کارها ثابت قدم باشد و درست عزیمت. (رازی،  
۱۳۵۳ : ۱۳۹)

□□□

بی ریاضت نیافت کس مقصود

تا نسوزی تو را چه بید و چه عود

گر همه یوسفیت باید و جاه

رنج ها کش، ببر ریاضت چاه ج

(حدیقه الحقیقه، ص ۱۶۰)

□□□

ص: ۷۰

حسرت و آه جراحی بایدت  
 در جراحی ذوق و راحت بایدت  
 گر در این منزل تو مجروح آمدی  
 محرم خلوتگه روح آمدی  
 هر که او بی خوابی بسیار برد  
 چون به حضرت شد، دل بیدار برد  
 لیک همچون من قدم از فرق کن  
 خویش در بحر ریاضت، غرق کن  
 تا در این دریا به صبر و انتظار  
 آیدت آن گوهر، آخر در کنار  
 (منطق الطیر، ص ۲۱۳)

□□□

رنج، گنج آمد که راحت ها در اوست  
 مغز تازه شد چو بخراشید پوست  
 خشم و شهوت، مرد را احول کند  
 ز استقامت روح را مبدل کند  
 همچو آهن، ز آهنی بیرنگ شو  
 در ریاضت آئینه بی زنگ شو  
 مردن تن در ریاضت، زندگی است  
 رنج این تن، روح را پایندگی است

(لب لباب مثنوی، ص ۲۵۳)

□□□

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ هر که اندر فقری که اصل آن بلیت است صبر کند، قربتش بر قربت زیادت کنیم. (هجویری، ۱۳۳۶: ۲۵)

□□□

رسول صلی الله علیه و آله را پرسیدند که ایمان چیست؟ و در خبری دیگر گفت: یک نیمه ایمان، صبر است و به سبب بزرگی صبر است که خدای تعالی در قرآن زیادت از هفتاد جای صبر را یاد کرده است و هر درجه ای که نیکوتر است با صبر حوالت کرده است. (غزالی، ۱۳۶۴: ۳۴۳)

□□□



ص: ۷۱

خواجه رحمه الله فرمود: من تصبر صیره الله. شیخ باید که حلیم و بردبار باشد و به هر چیز در خشم نرود تا مرید نفور نگردد و از دام ارادت نجهد. (رازی، ۱۳۵۳: ۱۳۸)

□□□

حلم باید نخست، پس علمت

برخور از علم خوانده با حلمت

علم بی حلم خاک کوی بود

علم با حلم آبروی بود

عفت و حلم آلت خردند

شهووت و خشم آفت خردند

عدت عقل عالمان حلم است

جامه جان زیرکان علم است

هر که را علم و حلم نبود یار

مر ورا در جهان به مرد مدار

(حدیقه‌الحقیقه، ص ۳۱۵)

□□□

در طلب، صبری بیاید مرد را

صبر خود کی باشد اهل درد را

خون خور و در صبر بنشین مردوار

تا برآید کار تو از کردگار

طالبان را صبر می باید بسی

طالب صابر نیفتد هر کسی

(منطق الطیر، ص ۲۱۹)

□□□

صد هزاران کیمیا حق آفرید

کیمیایی همچو صبر آدم ندید

صبر را با حق قرین کن ای فلان

آخر «والعصر» در قرآن بخوان

صبر کردن جان تسیحات توست

صبر کن کان ست تسیح درست

ص: ۷۲

گفت پیغمبر: خداهش ایمان نداد

هر که را نبود صبوری در نهاد

یوسف حسنی و این عالم چو ماه

وین رسن صبر است بر امر اله

عاقبت جوینده یابنده بود

که فرج از صبر زاینده بود

(لب لباب مثنوی، ص ۲۵۲)

## ایمان

ایمان

ایمان گوهری درخشنده است که هر جانی را تابناک می کند و چراغی است برای حرکت به سوی کمال و رستگاری. نور ایمان و یقین، رستاخیزی در جان آدمی به پا می کند، امید به آینده را در او می افروزد و توان پوشش و جوشش را در انسان پدید می آورد. مایه همه روشنایی و نورها، صفای یقین است و از یقین دین زاید و هر بنده ای را که نور یقین در دل قرار گرفت، دل او به همه حقایق ایمان محیط گشت، که یقین سر همه خصلت های پسندیده است. (اردشیر عبادی، ۱۳۴۷: ۱۲۱)

□□□

مرد ایمان همیشه در کار است

ز آنکه ایمان نماز بیم آراست

کوشش از تن طلب، کشش از جان

جوشش از عشق دان چشش ز ایمان

گر کسی را از خدا احسان شود

از دل و جان عاشق ایمان شود

آن که ایمان یافت رفت اندر امان

کفرهای باقیان شد در گمان

آفتاب نیر ایمان شیخ

گر نماید رخ ز شرق جان شیخ

ص: ۷۳

جمله پستی نور گیرد تا ثری

جمله بالا خلد گردد اخضری

(مثنوی معنوی، ص ۵۰۸)

□□□

چون دل محل ایمان بود، قرین وی قناعت و ذکر بود... ایمان را انس با حق بود و وحشت از غیر وی. (هجویری جلابی، ۱۳۳۶:

(۱۶۱)

□□□

کسی به نزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت: مرا سخنی آموز در مسلمانی که اصلی باشد که دست در آن زنم. گفت: بگو آمنت بالله ثم استقم بگو به خدای گرویدم و بر آن پای استوار دار. (منور، ۱۳۵۷: ص ۲۳۷)

**امید به حق**

امید به حق

خوف و رجا در ادبیات کهن عرفانی دو بال پرواز انسان کامل است. بیم و امید همواره همراه انسان است. از یک روی از اعمال خویش و کاستی های کردارش بیمناک و از طرف دیگر امیدوار به رحمت خداوند است.

رجا شرط مهم رونده است و نشان رجا درست آن است که صاحب رجا مواظبت نماید بر اعمال، که «آن کس که اعمال صالح نکند او عاصی است نه راجی که: مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا، راجی موحد آن بادش که عمل کند و اعتماد بر فضل ازل کند و از دام امل بیرون آید». (عبادی، ۱۳۴۷: ۶۹)

□□□

هست رحمت آفتابی تافته

جمله ذرات را دریافته

ص: ۷۴

در ره او صد هزاران حکمت است  
 قطره ای زان حصه بحر رحمت است  
 صد هزاران ابر رحمت فوق تو  
 می بیارد تا فزاید شوق تو  
 (منطق الطیر، ص ۱۲۱)

□□□

بدان که خوف و رجا همچون دو جناحند سالک راه را که به همه مقام های محمود که رسد به قوت وی رسد تا امید صادق نباشد  
 و چشم بر جمال حضرت الهیت نیفکند آن عقبات قطع نتواند کرد. (غزالی، ۱۳۶۴: ۳۸۵)

□□□

شبی ابوالحسن خرقانی نماز همی کرد آوازی شنود که هان بوالحسنو! خواهی آنچه از تو می دانم با خلق بگویم تا سنگسارت کنند؟  
 شیخ گفت: یا حق! خواهی تا آنچه از رحمت تو می دانم و از کرم تو می بینم با خلق بگویم تا دیگر هیچ کس سجودت نکنند؟!  
 (عطار، ۱۳۳۶: ۱۸۳)

□□□

نی ز دریا ترس و نی از موج و کف  
 چون شنیدی تو خطاب لاتخف  
 کوی نومیدی مرو، امیدهاست  
 سوی تاریکی مرو، خورشیدهاست  
 نی مشو نومید خود را شاد کن  
 پیش آن فریادرس فریاد کن  
 انبیاء گفتند: نومیدی بدست  
 فضل و رحمت های یا رب بی حدست

از چنین محسن نشاید ناامید

دست در فتراک این رحمت زنید

(مرآت المثنوی، ص ۶۵۷)

ص: ۷۵

## عشق و محبت

عشق و محبت

«انسان کامل» دارای فرهنگی کامل و شایسته است، او از خشونت با مردم پرهیز می‌کند و به آنها سخت نمی‌گیرد. وی به خلاقیت خداوند عشق می‌ورزد و می‌کوشد تا محب و صادق باشد و سالک عاشق. شیخ ابوسعید ابوالخیر می‌گوید:

شیخ گفت: معشوق موحدان آن سر پاک است و آن سر باقی بود و نیست نشود. هر که را آن سر هست او حی است و هر که را نیست او حیوان است و بسیار فرق است میان حیوان و حی. (منور، ۱۳۵۷: ۲۴۶)

بنای جمله احوال عالیّه بر محبت است، همچنان که بنای جمیع مقامات شریفه بر توبت... چه حقیقت محبت رابطه‌ای است از روابط اتحاد که محب را بر محبوب بندد و جذبه‌ای است از جذبات محبت که محب را به خود کشد از وجود او چیزی محو می‌کند... و به بدل آن ذاتی که شایستگی اتصاف به صفات خود را دارد، بدو می‌بخشد. (کاشانی، ۱۳۲۵: ۴۰۴)

□□□

هر صاحب دولتی را در نهایت کار مرجع و منتهای او به حضرت خداوندی خواهد بود و «ان الی ربک المنتهی» در مبدأ اولی و در تجرع «جام الست بر بکم» ذوق محبت به کام جان ایشان رساندیده اند که اثر آن هرگز از کام جان ایشان نرود:

هر که را این عشقبازی در ازل آموختند

تا ابد در جان او شمعی ز عشق افروختند

و آن دلی را کز برای وصل او پرداختند

همچو بازش از دو عالم، دیدگان بردوختند

(مرصاد العباد، ص ۱۸۵)



ص: ۷۶

هر که عشق کوی او باشد

در دلش جست و جوی او باشد

بردمش نقش کفر، دین گردد

هر نفس آسمان زمین گردد

عشق، هیچ آفریده را نبود

عاشقی جز گزیده را نبود

بنده عشق باش تا برهی

از بلاها و زشتی و تباهی

چون بترسی همی ز مردن خویش

عاشقی باش تا نمیری پیش

که اجل جان زندگان را برد

هر که از عشق زنده گشت نمرد

(حدیقه الحقیقه، ص ۱۵۷)

مرد کار افتاده باید عشق را

مردم آزاده باید عشق را

تو نه کار افتاده ای نه عاشقی

مرده ای تو عشق را کی لایقی؟!

(منطق الطیر، ص ۲۲۳)

هر که را جامه ز عشقی چاک شد

او ز عیب و حرص کلی پاک شد

جسم خاک از عشق بر افلاک شد  
کوه در رقص آمد و چالاک شد  
عشق آن شعله ست کو چون بر فروخت  
هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت  
با محمد صلی الله علیه و آله بود عشق پاک جفت  
بهر عشق او را خدا لولاک گفت  
منتها در عشق او چون بود فرد  
پس مراو را ز انبیا تخصیص کرد  
گر نبودی بهره، عشق پاک را  
کی وجودی داد می افلاک را  
من بدان افراشتم چرخ سنی  
تا بلندی عشق را فهمی کنی  
(لب لباب مثنوی، ص ۳۱۱)

ص: ۷۷

□□□

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده عالم دوام ما

(دیوان حافظ، ص ۹)

**اخلاص و خدا ترسی**

اخلاص و خدا ترسی

یکی از مراتب انسان کامل، اخلاص و خدا ترسی است. این مهم در آیات و روایات بسیاری آمده است و متأثر از آن و نویسندگان ایرانی، یکی از ویژگی های انسان کامل را خلوص و خشیت دانسته اند. کسی که از مقام خداوندی می ترسد از هیچ موجود دیگری نخواهد ترسید و روح مقاومت و ایستادگی در وجودش زنده خواهد شد.

داشتن چنین روحیه ای سبب استقرار روح ستم ناپذیری و ایستادگی در وجود آدمی می شود. کسی که اخلاص دارد همه وجودش با خداست و فرصتی ندارد که بخواد از خلق هراسان یا بیمناک باشد، چنین روحیه ای سبب زنده شدن فرهنگ حماسه و صلابت در انسان می شود. در کتب عرفانی بسیاری به این مقوله اشاره شده است.

در شرح تعرف آمده است:

چون اعتقاد خالص آمده، مؤمن مخلص باشد و هر عمل که بیارد مراد وی رضای خداوند باشد، نه طمع ثواب و خوف عقاب. (مستملی، ۱۳۴۹: ۲۹۸)

□□□

ص: ۷۸

درویشی گفت: یا شیخ! کسی خفته مانده است در خواب به منزل رسد؟ شیخ گفت اگر در ظل اخلاص خفته است عین خوابش سر منزل بود. (منور، ۱۳۵۷: ۲۶۴)

□□□

سالک آن بود که اندر دو جهان هیچ چیز نبیند، جز خدای عزوجل.... و ابو جعفر محمد باقر علیه السلام گفت اندر تفسیر کلام خدای عزوجل: «فمن یکفر بالطاغوت و یومن بالله» قال: کل من شغلک عن مطالعه الحق فهو طاغوتک؛ بازدارنده تو از مطالعه حق طاغوت توست بنگر تا به چه چیز محبوبی (هجویری جلابی، ۱۳۳۶: ۴۴)

□□□

روزی در میان سخن، این بیت بر زبان شیخ رفت:

صاحب خبران دارم آن جا که تو هستی

یک دم زدن از حال تو غافل نیم ای دوست

آن گاه شیخ روی به حاضران کرد و گفت معنی این بیت در قرآن کجاست؟ گفتند: شیخ بگوید: شیخ گفت: خداوند سبحانه و تعالی می گوید:

«أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ» و درویشی از شیخ سوال کرد که ای شیخ او را در کجا جوییم؟ شیخ گفت کجاش جستی که نیافتی؟ اگر قدمی به صدق در راه طلب نهی، هر چه بنگری او را بینی. (منور، ۱۳۵۷: ۵۴۳)

و از علامات اهل انس یکی آن است که چنان با ذکر محبوب انس گیرند که در عموم، اوقات مستغرق تفکر و تذکر او باشند و از رؤیت اغیار غایب چنان که از رویم است که گفت:

ص: ۷۹

شغلت قلبی بما لدیک فلا

تنفک طول الحیوه من فکری

چنان قلب مرا به خود مشغول ساخته ای که هیچ گاه از اندیشه و خاطر من بیرون نباشی. (کاشانی، ۱۳۲۵: ۴۳۲)

□□□

آن چنانش پرست در کونین

که همی بینیش به رأی العین

گر چه چشمت ورا نمی بیند

خالق تو، تو را همی بیند

هر چه جز راه حق مجازی دان

هر چه جز کار اوست بازی دان

(حدیقه الحقیقه، ص ۹۵)

□□□

چون بتابد آفتاب معرفت

از سپهر این ره عالی صفت

مغز بیند از درون نی پوست او

خود نبیند ذره جز دوست او

هر چه بیند روی او بیند مدام

ذره ذره کوی او بیند مدام

گر نمی بینی جمال یار تو

خیز و منشین می طلب اسرار تو

(منطق الطیر، ص ۲۳۲)

□□□

محبت حق، اخلاص باشد اندر گزاردن فرمان وی ئ اخلاص اندر طاعت از خلوص محبت باشد و خلوص محبت حق از دشمنی  
نفس و هوی خیزد (هجویری، ۱۳۳۶: ۱۲۹)

□□□

صدق و اخلاص است پُروبال مرد

مرد را اخلاص صاحب حال کرد

ص: ۸۰

نیز مخلص در خطر باشد مدام

تا ز خود خالص نگردد او تمام

زان که در راه است و رهنم بی حد است

او رهد کو در ضمان ایزد است

(لب لباب مثنوی، ص ۲۴۱)

### ایثار و خیرخواهی و کمک به دیگران

ایثار و خیرخواهی و کمک به دیگران

خدمت به خلق و ایثار از ویژگی های انسان کامل است، در برخی فرهنگ ها رهبانیت و دوری از خلق ارزش شمرده شده است، اما در فرهنگ اسلامی و ایرانی حضور در اجتماع و کمک به رفع مشکلات مردم و ترجیح دادن خلاقیت بر خویش از جمله آرایه های انسان کامل است. از این رو در کتب عرفانی و ادبی نیز بارها بر آن تأکید شده است.

در کیمیای سعادت آمده است:

فضل ایثار عظیم است و حق تعالی بر انصار بدین ثنا گفت: «ویثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصه» موسی گفت: یارب منزلت محمد صلی الله علیه و آله فرامن نمای! گفت طاقت آن نداری، ولکن از درجات وی یکی فراتو نمایم. چون فرمانمود بیم آن بود که نور و عظمت آن مدهوش شود گفت بار خدایا این به چه یافت؟ گفت به ایثار. (غزالی، ۱۳۶۴: ۲۹)

هر چه داری برای حق بگذار

کز گدایان ظریف تر ایثار

خویشتن را فدای یاران کن

کشف بیگانه پر ز باران کن

خود عبا پوش و خز به یاران ده

جو تو خور، گندمت به ایشان ده ج

(منطق الطیر، ص ۱۲۷)





ص: ۸۱

هر چه داری نفقه کن در چارسو

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا

(منطق الطیر، ۱۳۶)

□□□

گفت: چون توفیق یابد بنده ای

که کند مهمانی فرخنده ای

مال خود ایثار راه او کند

جان خود ایثار جاه او کند

مال در ایثار اگر گردد تلف

در درون صد زندگی آید خلف

(لب لباب مثنوی، ص ۵۸۰)

□□□

شیخ ما گفت: هر که به خدمت درویشی قیام کند وی را بهتر از صد رکعت نماز افزونی و اگر یک لقمه از طعام دهد، آن وی را

بهتر از همه شب نماز. (منور، ۱۳۵۷: ۲۰۹)

□□□

ایثار نتیجه ایمان است و اول درجه آن بذل مال است و کمالش بذل روح است در راه حق تعالی. (اردشیر، ۱۳۴۷: ۲۲۳)

□□□

اگر بر آب روی خسی باشی و اگر در هوا پری مگسی باشی، دل به دست آر تا کسی باشی.

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل

یک کعبه صورت است و یک کعبه گل

تا بتوانی زیارت دل‌ها کن

کافرون ز هزار کعبه آمد یک دل

گر تو نیکی کنی جزایابی

در جهان جاودان بقایابی

ص: ۸۲

تو نکو کار باش تا برهی

با قضا و قدر چرا ستهی

(حدیقه الحقیقه، ص ۹۲)

□□□

خیر کن با خلق بهر ایزدت

یا برای راحت جان خودت

تا همواره دوست بینی در نظر

در دلت ناید ز کین ناخوش صور

(مثنوی معنوی، ص ۳۷۳)

□□□

از شیخ ما سؤال کردند که از خلق به حق چند راه است؟ به یک روایت گفت: هزار راه بیش است. و به روایتی دیگر گفت: به عدد هر ذره ای از موجودات راهی است به حق، اما هیچ راه به حق نزدیک تر و بهتر و سبک تر از آن نیست که راحتی به دل مسلمان رسانی. (منور، ۱۳۵۷: ۲۴۲)

□□□

قال الله تعالی: «و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه» (مردان حق) ایثار می کنند اگر بدان محتاج باشند و رنج بر خود می نهند از برای صاحب خود، «لان الایثار القیام بمعاونه الاغیار». (هجویری جلابی، ۱۳۳۶: ۲۴۲)

□□□

نقل است که شیخ گفت: دو برادر بودند و مادر، هر شب یک برادر به خدمت مادر مشغول شدی و یک برادر به خدمت خداوند مشغول بود. آن شخص که به خدمت خدا مشغول بود با خدمت خدا خوش بود. برادر را گفت: امشب نیز خدمت خداوند به من ایثار کن. چنان کرد و آن شب به خدمت خداوند به سجده نهاد. در خواب شد، دید که آوازی آمد

ص: ۸۳

که برادر تو را بیمارزیدیم و تو را بدو بخشیدیم. او گفت آخر من به خدمت خدای مشغول بودم و او به خدمت مادر مرا در کار او می‌کنید؟ گفتند: زیرا آنچه تو می‌کنی ما از آن بی‌نیازیم ولیکن مادرت از آن بی‌نیاز نیست که برادرت خدمت می‌کند. (عطار، ۱۳۳۶: ۵۷۱-۶۱۹)

### آگاهی و دانش

#### آگاهی و دانش

انسان با فرهنگ است، انسانی که روز آمد است و به تعبیر بزرگان، فرزند زمان خویشتن است. در فرهنگ اسلامی و ایرانی بر روی علم و دانش و آگاهی تأکید زیادی صورت گرفته است. علم و دانش سعادت را در دنیا و آخرت برای آدمی به ارمغان می‌آورد و راهبر و راهگشای او به سوی رستگاری است.

مولانا جلال الدین بلخی چنین می‌گوید:

اقتضای جان چو این دل آگهی است

هر که آگه تر بود جانش قوی است

خود جهان جان سراسر آگهی است

هر که بی دانش بود، از جان تهی است

چون سر و ماهیت جان مخبر است

هر که او آگاه تر با جان تر است

چون نباشد جز خبر در آزمون

هر که را افزون خبر جانش فزون

(لب لباب مثنوی، ص ۳۷۸)

□□□

توقف ایمان دل بر حسب بصیرت است. ابلیس و کسان او دست به کسی یابند که صاحب بصیرت نباشد. (اردشیر عبادی، ۱۳۴۷:

۱۶۵)

□□□



ص: ۸۴

مرد را علم، ره دهد به نعیم

مرد را جهل دربرد به جحیم

علم باشد دلیل نعمت و ناز

خنک آن را که علم شد دمساز

(حدیقه الحقیقه، ص ۳۱۵)

□□□

مرد را درخواست، آگاهی به است

کاو ز هر چیزی که می خواهی به است

در همه عالم گر آگاهی از او

زوجه به دانی که آن خواهی از او

رهبر جانت در این تاریک جای

جوهر علم است و علمت جانفزای

(منطق الطیر، ص ۲۰۲)

□□□

دانش اندوزی بالاترین کارهاست و مقام صاحب دانش آن قدر بلند و ارجمند است که قلم او در فرهنگ اسلامی و ایرانی ارزشی از خون شهید فراتر می یابد و سبب خیر و برکت مداوم و پیوسته تا همیشه تاریخ می شود. هجویری می گوید:

علم زندگی دل است از مرگ جهل و نور چشم یقین است از ظلمت کفر و هر که را معرفت نیست، دلش به جهل مرده است.  
(هجویری، ۱۳۳۶: ۱۹)

□□□

اصل سعادت در دنیا و آخرت، علم است. علم افضل اعمال است و ثمره آن قرب حضرت حق سبحانه و تعالی است. (غزالی، ۱۳۶۴: ۴۳)

## آزادگی

## آزادگی

از ویژگی های انسان کامل، داشتن روح حریت و آزادگی است. در آموزه های نبوی و علوی این مفهوم بارها در معناهای گوناگونی چون

ص: ۸۵

جوان مردی، بزرگ منشی، نجابت، وارستگی و رهایی از تعلقات دنیوی مطرح شده است. از این رو، پیروان آنها نیز در آثار فکری و ادبی خویش به این موضوع اشاره‌های فراوانی کرده‌اند. عطار نیشابوری می‌گوید:

گفت: تا هستی بدو دلشاد باش

ور همه گر بنده ای آزاد باش

(منطق الطیر، ص ۱۹۹)

□□□

بند بگسل باش آزاد، ای پسر

چند باشی بند سیم و بند زر

(مثنوی معنوی، ص ۱۲)

□□□

آزادگی گاه کناره‌گیری از نعمت‌های دنیا تعبیر می‌شود. البته بهره‌گیری از لذت‌ها و نعمت‌های دنیوی امری پسندیده به نظر می‌رسد و نکوهش شده است، آنچه ناپسند است دل‌بستگی به دنیا و حیات دنیوی است.

شیخ ما را درویشی پرسید یا شیخ! بندگی چیست؟ شیخ ما گفت: «خلقک الله حراً فکن کما خلقک». خدایت آزاد آفرید آزاد باش گفت: یا شیخ سؤال از بندگی است. شیخ گفت: ندانی که تا آزاد نگردی از دو کون بنده نگردی. (منور، ۱۳۵۷: ۲۶۶)

□□□

نفس حریت در این مرتبه پدید آید که دیده و دل بر بالای آفرینش افتد تا همه چیزها را چنان که هست و چندان که هست در مواضع خویش بیند و از دام طمع و حبس حرص بیرون آید. (اردشیر عبادی، ۱۳۴۷: ۲۱۷)



ص: ۸۶

□□□

**خیرخواهی و نوع دوستی****خیرخواهی و نوع دوستی**

انسان آگاه و فرهنگ مدار نه تنها به داشته‌های خود قانع است بلکه از آن چیزی که دارد به دیگران می‌بخشد و خیرخواه و دل سوز هم نوعان خود است. از این رو، نیکوکاری و از خودگذشتگی همواره صفتی است که در اعمال و گفتار این افراد دیده می‌شود. نیکی کردن در حق دوستان و هم نوعان چنان اهمیت دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله کمک به حل کردن مشکل یک مسلمان را از عبادت هفتاد ساله برتر می‌داند.

عرفا نیز درباره نیکوکاری فراوان سخن گفته‌اند. اقوال زیر اشاره ای به برخی از آنهاست.

از شیخ ما پرسیدند: که از خلق به حق چند راه است؟ به یک روایت گفت: هزار راه بیش است. به روایتی دیگر گفت: به عدد هر ذره ای از موجودات راهی است به حق، اما هیچ راه به حق نزدیک تر و بهتر و نیکتر از آن نیست که راحتی به دل مسلمانی برسانی. (منور، ۱۳۵۷: ۲۴۲)

نیکوکاری در نظر عرفا امری مهم و الهی بوده است چنان که گاه برخی توجه به دل های دیگران و خشنودی مردمان را چون زیارت کعبه ارج می‌نهادند:

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل

یک کعبه صورت است و یک کعبه دل

تا بتوانی زیارت دل ها کن

کافزون ز هزار کعبه آمد یک دل

(مناجات نامه، ص ۲۵)

سنایی نیز در حدیقه بر نیکوکاری ارج می‌نهد و آن را ضامن جاودانه

ص: ۸۷

شدن و سبب جلب پاداش الهی و رها شدن از گرفتاری‌ها می‌داند و می‌گوید:

گر تونیکی کنی جزایابی

در جهان جاودان بقایابی

تو نکوکار باش تا برهی

با قضا و قدر چرا ستهی

(حدیقه‌الحقیقه، ص ۹۲)

بدین ترتیب خیرخواهی و نوع دوستی صفتی است که همه انسان‌ها فرهنگ مدار و اخلاق گرا آن را سرلوحه کار خود قرار می‌دهند. برای آنها تفاوتی ندارد که انسان نیازمند، هم دین یا هم وطن آنها باشد. آنها به نوع انسان ارج می‌نهند.

## شکرگزاری

### شکرگزاری

از مهم‌ترین صفات انسان با فرهنگ و کامل که به اخلاق نیک دینی متخلق شده این است که شکر داده‌های خداوند را به جای می‌آورد و با این شکرگزاری وظیفه بندگی و عبودیت خود را ادا می‌کند.

عارفان، شکر را سپاس نعمت تعریف کرده‌اند و برای آن انواع گوناگونی را در نظر گرفته‌اند. از جمله عزالدین محمد کاشانی در مصباح الهدایه گفته است: «و بدانکه جمله نعمت‌ها در دو قسم منحصرند: دنیوی و اخروی. نعم دنیوی ظاهرند و نعم اخروی باطن. نعم دنیوی مانند صحت و عافیت و رزق و غنا و نعم اخروی مانند ایمان و اعمال صالحه و فقر و بلا. و اهل شکر دو فرقه‌اند: مبطلان و محققان. مبطلان اهل نفاقند که جز بر نعم ظاهره دنیوی شکر نگویند و بر نعم باطن مانند بلا و فقر، روی از حق بگردانند و اما محققان، مؤمنانند که به ثواب فقر و

ص: ۸۸

تحمل بلا در آخرت بی گمانند و آن را اجل نعم می شمارند». (کاشانی، ۱۳۶۰: ۳۸۳)

مولانا در مثنوی به کرات درباره مقوله شکرگزاری سخن گفته و ثمره نیک آن را به مریدان و مخاطبان خود گوشزد کرده است:

شکر نعمت نعمت افزون کند

صد هزاران گل ز خاری سرزند

شکر نعمت نعمت افزون کند

کفر، نعمت از کفت بیرون کند

(مثنوی معنوی، ص ۲۹۷)

یا:

شکر باشد دفع علت های دل

سود دارد شکر از سودای دل

شکر، جان نعمت و نعمت چو پوست

زانکه شکر آرد تو را تا کوی دوست

شکر نعمت خوش تر از نعمت بود

نعمت شکر، سوی منعم برد

دولت هر دو سرا خواهی بیا

گویمت الحق، نشان او تو را

وقت نعمت شکر حق را دار یاد

تا خدا بر تو کند نعمت زیاد

(مثنوی معنوی، ص ۳۰۰)

در کتاب التصفیه نیز درباره شکر آمده است:

شکر نعمت، دانستن حقیقت نعمت است و نهادن هر یک به موضع خویش و وضع اسباب و رفع وسایط از میان نعمت و منعم و هر که این بکند، شاکر باشد... و فعل شکر به شاکر باز گردد». (اردشیر عبادی، ۱۳۴۷: ۸۶)

در مجموع، شکرگزاری به نعمات مادی و معنوی خداوند، صفتی بوده است که هم ادیان و هم همه فرق عرفانی و اخلاقی از آن به نیکی یاد کرده اند.

ص: ۸۹

## قناعت

قناعت

قناعت، در اصطلاح عرفا، رضا دادن به قسمت است. بعضی گویند: «قناعت، ترک کردن آنچه در دست مردم است و بخشش کردن آنچه در دست خود است.» (سجادی، ۱۳۷۰: ۶۴۶) انسانی که فرهنگ اسلامی را الگوی خود قرار بدهد چونان انسان کامل، به آنچه که دارد قناعت می‌ورزد و حرص جویی و آزمندی را که همواره و میان همه ادیان نهی شده است به یک سو می‌نهد، چراکه به خوبی می‌داند آزمندی، سرچشمه همه گناهان است و انسان را از صفات نیک انسانی و اجتماعی دور می‌کند و در پرتگاه هلاکت می‌اندازد.

درباره قناعت هم در دین و هم در عرفان و اخلاق تاکنون اقوال بسیاری مطرح شده است. حضرت علی علیه السلام قناعت را گنجی بی پایان می‌داند که پایانی ندارد، چراکه خزینه این گنج روح و جان آدمی است. کاشفی در لب لباب درباره قناعت آورده است:

گفت پیغمبر قناعت چیست؟ گنج

گنج را تو وانمی دانی ز رنج

این قناعت نیست جز گنج روان

تو مزن لاف غم و رنج روان

چون قناعت را پیمبر گنج گفت

هرکسی را کی رسد گنج نهفت

(لب لباب، ص ۲۰۷ ۳۰۶)

□□□

عزالدین محمود کاشانی نیز درباره قناعت در مصباح الهدایه گفته است: «هر نفسی که به صفت قناعت متصف شد و بدین خلق متخلق گشت، خیر دنیا و آخرت و گنج غنا و فراغت بدو مسلم داشتند و راحت ابدی و عز سرمدی تعبیه او گردانیدند.» (کاشانی،

۱۳۶۰: ۳۵۰)

ص: ۹۰

در مجموع صفت پسندیده قناعت همواره سرلوحه رفتار عارفان، امامان و پیامبران بوده است و آنها در کنار این صفت به صفات نیک دیگری چون پرهیزکاری، خشنودی از نعمات خداوند و... دست می یافتند.

## پرهیزکاری

### پرهیزکاری

پیرامون پرهیزکاری و اعراض از نعمات دنیوی همواره اقوال بسیاری در مضامین ائمه علیهم السلام؛ عرفا و شاعران اخلاق گرامی توان مشاهده کرد. پرهیزکاری در اخلاقیات حائز اهمیت است. چنان که بسیاری از صفات نیک اخلاقی از دل آن برمی خیزد. از همین روی، عارف باید در نخستین مراحل سلوک تقوی پیشه کند و خود را از لذایذ مادی دور گرداند. به همین علت بوده که عرفان اسلامی در قرون اولیه با نام هایی چون زهد و پارسایی شناخته می شده است.

عرفا، تقوی را «دوری کردن از عقوبت به واسطه انجام طاعات و احتراز از محرمات» دانسته اند. (روزبهان بقلی، ۱۳۶۰: ۳۰۰)

در شرح تعرف نیز درباره تقوی آمده است که: «از علامات تقوی این است که از اوامر و نواهی خدا سرپیچی نمیکنند و اگر از خوف فراق باشد از غیر حق پرهیز کند و با غیر حق نیارامد، تا از خدا جدا نماند و پرهیز کند از آنچه بدو میل نماید، زیرا که هر اندازه که به غیر حق مایل باشد. از حق دور باشد». (مستملی، ۱۳۴۹: ج ۳: ۱۳۱)

دیگر عرفا درباره تقوی چنین اظهار نظر کرده اند: «هر که چنگ در معاملات تقوی زند، خلقش نیکو گردد اندر دنیا و آخرت». (هجویری، ۱۳۳۶: ۱۱۸)

ص: ۹۱

رونده در راه دین، مهم ترین ساز تقوی است که بر این راه آفات است، چون متقی گردد، تقوی سپر او باشد. چنان که رسول صلی الله علیه و آله گفته است: هر که پرهیزکار گشت، قوی دل زندگانی کند و در میان دشمنان، آمن رود». (اردشیر عبادی، ۱۳۴۷: ۹۵)

سنایی نیز در حدیقه درباره تقوی گفته است:

شهوَت دنیا مثال گلخن است

که از او حمام تقوی روشن است

اهل دنیا مانده در گلخن دراست

بهره ایشان از آن خاکستر است

لیک قسم متقی زید دو صفاست

زانکه در گرمابه است و در قفاست

چون که تقوی بست دود ست هوا

حق گشاید هر دو دست عقل را

(حدیقه الحقیقه، ص ۵۸۴)

در مجموع تقوی، صفت نیک مردان خداست. تقوی را به سپری تشبیه کرده اند که مانع ورود انگیزه های بد و نفسانی می شود. اگر این صفت نیکو در شخص ملکه گردد به فرموده قرآن عامل برتری میان انسان ها می شود. (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ)

□□□

با این اشارات مشخص می شود که انسان با فرهنگ به شکل متعالی خود در سیمای انسان کامل در عرفان مطرح شده است و اندیشمندان و ادبای ایرانی می توانند از خلال این گفتار، سیمای انسان با فرهنگ را در سایه انسان کامل به همگان معرفی کنند.





ص: ۹۳

## منابع

منابع

اردشیر عبادی، قطب الدین ابوالمظفر. ۱۳۴۷. التصفیه فی احوال المتصوفه. تصحیح: غلام حسن یوسفی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

انصاری، خواجه عبدالله. (بی تا). مناجات نامه. تهران: کاوه.

برهان قاطع. امیر کبیر.

بختیاری، علی قلی. ۱۳۶۹. زمینه فرهنگ و تمدن ایران. تهران: مدرسه عالی بازرگانی.

بیانات رهبری در دیدار با اعضای شورای عالی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ۱۷/۱۱/۸۰.

برتلس، ی.ا، ۱۳۵۵. نظامی شاعر بزرگ اذربایجان، ترجمه: حسین محمدزاده صدیق. تهران: پیوند.

بقلی، روزبهان. ۱۳۶۰. تصحیح هنری کربن. تهران: انجمن ایران شناسی فرانسه در تهران.

پراپ، ولادیمیر. ۱۳۷۱. ریشه های تاریخی قصه های پریان. ترجمه: فریدون بدره ای. تهران: توس.

جلابی، هجویری، ابوالحسن. ۱۳۳۶. کشف المحجوب. تصحیح: والتین زوکوفسکی. تهران: امیر کبیر.

حافظ، خواجه شمس الدین محمد. ۱۳۶۸. دیوان حافظ، به اهتمام: محمد قزوینی و قاسم غنی. تهران: جاویدان.

ص: ۹۴

تلمذ، حسین. ۱۳۵۲. مرآت المثنوی. حیدرآباد دکن.

خامنه ای، سید علی. ۱۳۸۲. در محضر ولایت، بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی.

دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۵. بیست سال تلاش در مسیر تحقق اهداف انقلاب فرهنگی. گزارش توصیفی و موضوعی مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی (جلد ۲).

رازی، نجم الدین. ۱۳۵۳. مرصادالعباد. تصحیح حسین الحسینی نعمت الهی. تهران، کتابخانه سنایی. ۱۳۵۳.

رستگار فسایی، منصور. ۱۳۸۰. انواع شعر فارسی. شیراز: نوید شیراز.

ریما مکاریک، ایرنا. ۱۳۸۵. دانش نامه نظریه های ادبی. ترجمه: مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.

روزنامه کیهان، مورخ ۲۱/۶/۱۳۵۹.

زرینکوب، عبدالحسین. ۱۳۷۵. از گذشته ادبی ایران. تهران: الهدی.

سجادی، سید ضیاء الدین. ۱۳۷۰. فرهنگ لغات و اصطلاحات عرفانی، تهران: زوار.

سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم. ۱۳۶۵. حدیقه الحقیقه. تصحیح مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.

. ۱۳۳۰. دیوان اشعار، تصحیح: مدرس رضوی. تهران: حسن علمی.

عطار، فریدالدین. ۱۳۵۳. منطق الطیر. تصحیح: محمدجواد مشکور، تهران: کتابفروشی زوار.

. ۱۳۳۶. تذکره الاولیا. با مقدمه محمد قزوینی، تهران: کتابفروشی مرکزی.

. ۱۳۶۱. خسرونامه، مصحح: احمد سهیلی خوانساری، تهران: زوار.

ص: ۹۵

همدانی، عین القضاة. بی تا. تمهیدات. طهوری.

غزالی، ابوحامد. ۱۳۶۴. کیمیای سعادت. به کوشش: حسین خدیو جم، تهران: علم و فرهنگی.

فولادی، محمد. ۱۳۸۶. بررسی علل و عوامل ثبات و تغییرات فرهنگی در ایران. قم. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

قبادی، خسرو. ۱۳۸۸. عوامل بحران ساز هویت ملی در ایران. مجموعه مقالات، به اهتمام: علی اکبر علیخانی. تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد انشگاهی.

کاشانی، عزالدین محمود. ۱۳۲۵. مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه. تهران: کتابخانه سنایی.

کاشفی، ملا حسین. ۱۳۴۲. لب لباب مثنوی، با مقدمه سعید نفیسی. تهران: مطبوعات افشاری.

گریس، ویلیام. ۱۳۶۳. ادبیات و بازتاب آن. ترجمه: بهروز عذب دفتری. تهران: آگاه.

مستملی، اسماعیل بن محمد. ۱۳۴۹. خلاصه شرح تعرف. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

منور، محمد. ۱۳۵۷. اسرار التوحید. تصحیح: احمد بهمنیار. تهران: کتابخانه طهوری.

مولانا، جلال الدین محمد. ۱۳۵۲. مثنوی معنوی. تصحیح: رینولد نیکلسون. تهران: امیرکبیر.

میبدی، ابوالفضل رشیدالدین میبدی. ۱۳۶۱. کشف الاسرار و عده الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: امیرکبیر.

ناظرزاده کرمانی، فرهاد. ۱۳۶۶. تی. اس الیوت و اشعار مذهبی. تهران: جهاد دانشگاهی.

نصری، قدیر. ۱۳۸۷. مبانی هویت ایرانی. تهران، تمدن ایرانی.

ص: ۹۶

نظری، جلیل. «آثار ادبی پارسی در روم شرقی تا پایان قرن هفتم». کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۳۹.

نوردبی، مرنون و دیگران. ۱۳۸۰. روانشناسان بزرگ. ترجمه: احمد به پژوه و رمشان دولتی. تهران: منادی تربیت.

Nikghar abdoalhisein, principles of sociology Tehran rayzan publication., ۱۳۶۹.

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و ... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

